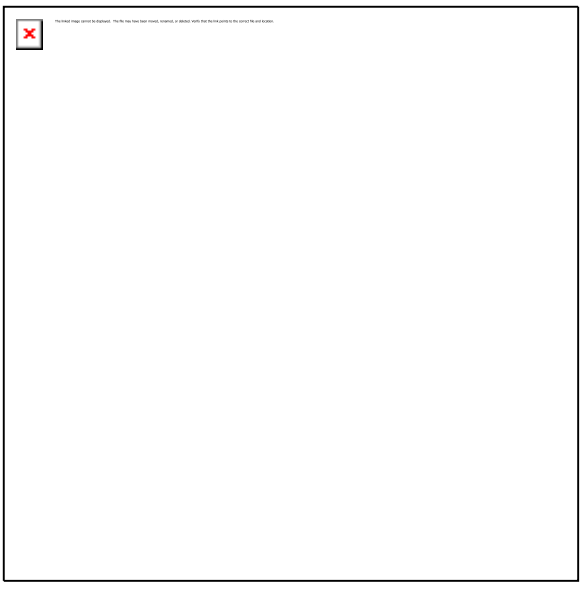

The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو العزیز

اربعین

در فرهنگ شیعه

تألیف

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

قال رسولُ اللَه صلّى اللَه عليه و آله و سلّم:

ما أخلَصَ عَبدٌ لِلَّهِ عَزَّوجَلَّ أربَعينَ صَباحًا إلّا جَرَت يَنابيعُ الحِكمَةِ مِن قَلبِهِ عَلى لِسَانِهِ.

«هیچ بنده‌ای اخلاص در عمل را برای رضای خدا چهل روز بجای نمی‌آورد مگر اینکه چشمه‌های جوشان معارف الهیّه از منابع دلش جاری و بر زبانش ساری می‌شود.»

عيون أخبار الرّضا عليه السّلام، ج ۲، ص ٦٩

مقدّمه

بسم للّه الرّحمن الرّحيم

الحمدُ للّه ربّ العالَمين

و الصّلاة على أشرفِ رسله و خاتم سُفرائه محمّد و آله

الغُرِّ المَيامين

و لعنة اللّه على أعدائهم أجمعين

هر مکتبی در محتوا و هویّت خویش ترکیبی است از اصول و مبانی علمی و عملی، و نمادهایی که از آن به شعائر و مظاهر متمایز و متشخّصهٔ آن مکتب تعبیر می‌شود.

معنای «شِعار» به نقل از لسان العرب

در لسان العرب دربارهٔ لفظ «شعار» چنین می‌گوید:

و الشِّعارُ: ما وَلِیَ شَعَرَ جَسدِ الإنسانِ دونَ ما سِواهُ مِن الثّیابِ...؛ و الدِّثارُ: الثَّوبُ الّذی فَوقَ الشِّعار...؛ و فی حدیثِ الأنصار: «أنتم الشِّعارُ و النّاسُ الدِّثار»؛ أیْ أنتُم الخاصّةُ و البِطانة....[1]

«شِعار (به کسرِ شین) به لباس زیر که چسبیده و مماسّ با بدن است گفته می‌شود؛ بخلاف دِثار، که به لباس رو اطلاق می‌شود. و در حدیث چنین

[1] لسان العرب، ج ٤، ص ٤١٢.

آمده است: ”شما ای جماعت انصار، شِعار

هستید و سایر مردم، دِثار“؛ یعنی شما جماعت انصار از زمرهٔ اصحاب خاصّ و سرّ می‌باشید.»

و الشِّعار: العلامةُ فی الحَربِ و غیرِها. و شِعارُ العَساکِر: أن یَسِموا لها علامةً یَنصِبونها لِیَعرفَ الرَّجُلُ بها رُفْقَتَه ....

و شِعارُ القومِ: علامتُهم فی السَّفر .... و الشِّعار: العلامةُ ....

و شِعارُ الحَجّ: مَناسکُه و علاماتُه و آثارُه و أعمالُه، جَمعُ شَعیرَة؛ و کلُّ ما جُعِل عَلَمًا لِطاعةِ اللهِ عَزّوجلَّ کالوقوفِ و الطّوافِ و السّعیِ و الرَّمْیِ و الذّبحِ و غیرِ ذلك. و منه الحدیث: أنّ جَبریلَ أتَی النّبیَّ صلّی اللّه علیه [و آله] و سلّم، فقال: «مُرْ أُمّتَكَ أن یَرفَعوا أصواتَهم بالتَّلبیَةِ، فإنّها مِن شَعائرِ الحجِّ!» ....

و قال الزَّجّاجُ فی شَعائر اللهِ: «یُعنیٰ بها جمیعُ مُتعبَّداتِ اللهِ الّتی أشعَرَها اللهُ، أیْ جَعَلها أعلامًا لنا؛ و هی کلُّ ما کانَ مِن مَوقِف أو مَسْعًی أو ذَبحٍ.[1]

«شعار، به علامت در جنگ و غیر آن گفته می‌شود. و شعار لشکر، علامتی بود که لشکریان نصب می‌کردند تا سربازانِ خودی را از دشمن باز شناسند ... .

---

[1] همان، ص ٤١٣ ـ ٤١٤.

و شعار قوم، به علامتی گفته می‌شود که آنها با خود در سفر حمل می‌کنند (مانند پرچم و غیره) ... . و به‌طور کلّی شعار به معنای علامت و نشانه است ... .

و شعار حج، عبارت است از مناسک و نشانه‌ها و آثار و مواقف و اعمال خاصّ حج که آن را از سایر عبادات متمایز می‌کند، و آن جمع شعیرة است؛ یعنی هر عملی که به عنوان شاخصِ اطاعت امر الهی قرار گرفته است، اعمّ از وقوف به عرفات و مشعر و طواف و

سعی و رمی و ذبح و نظایر آن.

و از این باب است روایتی که وارد است که جبرئیل خدمت رسول خدا صلّی الله علیه [و آله] و سلّم رسید و عرض کرد: "به امّت خود امر کن که صداهای خود را به تلبیه بلند کنند، زیرا تلبیه از جمله شعائر حج است!" ... .

و زجّاج نیز همین معنا را در مورد مناسک و شعائر حج قصد نموده است.»

تفسیر لغت «شعار» در لغت‌نامهٔ دهخدا

در لغت‌نامهٔ دهخدا گوید:

شعار: نشان و علامت؛ نشانهٔ گروهی از مردم که به‌وسیلهٔ آن، یکدیگر را شناسند؛ نشان و علامت سلطان یا امیر، یا خرقه‌ای چون عَلَم سیاه یا سفید، و یا کلمه‌ها که طریقه و آیین او را نمودار سازد.

عرب‌های زمان جاهلیّت در میدان کارزار، شعارهایی می‌دادند که مناسب با اوضاع روز بود؛ مثلاً در جنگ اُحد سپاهیان مخالف اسلام به نام دو بت خود عُزّیٰ و هُبَل فریاد می‌زدند، و قبیلهٔ تنوخ در حیره «آلَ عبادِ الله» می‌گفتند.

پیغمبر اکرم شعار مهاجرین را «بنی‌عبدالله»، و شعار اوس و خزرج (انصار) را «بنی‌عبدالله» و «بنی‌عُبَیدالله» قرار داد، و سپاهیان اسلام را «خلیل

الله»[1] می‌خواندند؛ و بعداً نیز به مقتضیات روز، شعارهایی ساخته و به‌کار می‌بردند ... .

شعار افکندن: رسم و آیین طرح کردن؛ و شعار ساختن: شعار کردن، راه و رسم و علامت خود قرار دادن، سنّت کردن ... .[2]

از بیانات لغویّین و موارد استعمال این کلمه مشخّص شد که به

---

[1] در لغت‌نامه دهخدا این‌چنین آمده است، ولی گویا «یا خیل الله» صحیح باشد.

[2] لغت‌نامهٔ دهخدا، کلمهٔ «شعار».

خصوصیّات فرهنگی و آداب خاصّ یک ملّت که آنان را از سایر ملل و اقوام متمایز و شاخص می‌سازد، شعار گفته می‌شود.

شعار اسلام عبارت است از احکام و قوانین مدوّنه در این دین حنیف که مانند آن در سایر ادیان وضع نشده است؛ چنانچه شعار مکتب تشیّع، پیروی از امام معصوم علیه السّلام و تسلیم و تفویض اختیار و ارادهٔ خود به او و تمکین اراده و مشیّت او در تمام شوائب وجودی، اعمّ از تکوین و تشریع می‌باشد.

حفظ کیان اقوام و ملل متوقّف بر حفظ سنّت‌ها و شعارهای آنان

بدیهی است که اقوام و ملل تا زمانی که بر سنّت‌ها و شعارهای خود پافشاری و اصرار ورزند، هویّت فرهنگی آنها محفوظ مانده، راه نفوذ دخالت فرهنگ‌ها و سیره و سنّت‌های سایر اقوام بر حریم و محدودهٔ اعتقادات و سلوک آنها بسته خواهد ماند؛ و اگر به‌واسطهٔ اهمال و تسامح و تساهل، مفتون و شیفتهٔ آداب و روش سایرین گردند، دیری نخواهد گذشت که اثری از هویّت و کیان آن ملّت باقی نمانده، در آداب و رسوم اقوام دیگر ذوب و حل خواهد شد.

البتّه پر واضح است که هر ادب و سلوکی پسندیده و محمود نیست؛ و اگر انسان آداب و سنّت‌های یک جامعه را نتواند در مضمار و موازین عقل و شرع قرار دهد، باید آن را ترک نموده، از سنّت و روش عقلانی و ممضای شرع پیروی نماید.

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید:

بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مکارمَ الأخلاقِ؛[1] یعنی: «من برانگیخته شدم تا فضایل و کرامت‌ها و ارزش‌های والای انسانی را به نقطهٔ اوج برسانم، و آداب و سنن جاهلی را محو و نابود سازم، و سیره و روش مرضیّ الهی را جای‌گزین همهٔ سنّت‌ها و روش‌های جاهلی و ناصواب بگردانم).»

ولایت و امامت محور اصلی و شعار حقیقی در مکتب شیعه

در مکتب تشیّع، حقیقت انکار ناپذیر و محوری ولایت و امامت أئمّهٔ معصومین سلام الله علیهم أجمعین به‌عنوان قوام، و یا به تعبیر رساتر:

---

[1] مکارم الأخلاق، ص ۸.

فصل منوِّع و صورت محصِّل دین مبین اسلام به‌حساب می‌آید. در این مکتب گرچه اطاعتْ منحصراً از امام معصوم علیه السّلام ممضا و پذیرفته و صحیح می‌باشد و اخذ احکام از غیر امام معصوم علیه السّلام باطل و مردود است، ولی مسئله صرفاً به احکام شرعی فرعی منحصر نیست؛ اخذ احکام از امام معصوم علیه السّلام جای خود را دارد، ولی مطلب بالاتر از این است. در مکتب شیعه، امام همه چیز یک فرد متشیّع است و بدون امام اصلاً هویّتی برای مکتب وجود ندارد.

اختلاف شیعه با برادران اهل سنّت صرفاً به خاطر مرجع حکم و منشأِ آن نیست، که یکی آن را از امام علیه السّلام و دیگری از أبوحنیفه اخذ می‌کند ـ گرچه اخذ حکم از أبوحنیفه باطل و عاملِ بدان، معاقَب و مؤاخَذ خواهد بود ـ؛ زیرا اختلاف در احکام، هم در بین اهل تسنّن موجود است و هم در بین فقها و علمای شیعه، و چه بسا این اختلاف به دو نقطهٔ متقابل و رو در رو بینجامد و موجب دو فتوای متناقض گردد؛ چنانچه این مسئله با تدبّری ابتدایی در تاریخ فقه و اختلاف فقها کاملاً مشهود می‌باشد. در خود فتاوای اهل سنّت نیز اختلاف فتوا به وفور یافت می‌شود و هیچ‌کدام دیگری را بر این اختلاف

ملامت و سرزنش نمی‌کند.

اختلاف شیعه با اهل سنّت بر این است که رسول خدا صلّی الله علیه

و آله و سلّم به دستور خدای علیّ أعلیٰ، امیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب و یازده فرزند او را به‌عنوان ولی و صاحب اختیار و اراده ـ که ارادهٔ او و مشیّت و خواست او بر اراده و مشیّت ما وارد و حاکم است ـ بر ما نصب فرموده، و با جملهٔ رسا و پر مغز: «مَن کنتُ مَولاهُ فهذا علیٌّ مَولاه!»[1] به وضوح و روشنی، حقیقت و سرّ این انتصاب را بیان کرده است.

موقعیّت و جایگاه امام معصوم علیه السّلام در مکتب تشیّع

رجوع شیعه به امام معصوم علیه السّلام نه به عنوان یک مرجع برای احکام و عالم به احکام و فقه و تشریع است ـ چنانچه مقلِّد، به مرجع خود و رسالهٔ عملیّه او مراجعه می‌کند ـ، بلکه به این‌جهت است که امام علیه السّلام ناموس عالم خلقت، و حقیقت فیض مُنزَل الهی، و واسطهٔ بین حقّ و خلق در مراتب وجود، و متولّی نظام عالم کون، و مربّی نفوس به سمت کمال، و نقطهٔ اتّصال ما با پروردگار است؛ و در برابر یک‌هم‌چنین حقیقتی باید فانی و محو شد و سر

---

[1] حدیث غدیر ما فوق تواتر، بلکه از ضروریّات تاریخ اسلام است؛ جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۷، ص ۱٤٥ ـ ۲۲۲.

تسلیم در برابر خواست و مشیّت او فرود آورد، و همچون عبد که هیچ اراده و اختیاری از خود در قبال مولا ندارد، این‌چنین بود.

اگر فردی امام معصوم را فقط در حدّ یک مبیّن احکام تکلیفیّه که از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کند بداند، او را در حدّ یک راوی حدیث قرار داده است، با این تفاوت که راوی حدیث ممکن است در نقل روایت دچار خطا و سهو گردد ولی امام علیه السّلام در این مورد به خصوص، مرتکب سهو و نسیان نمی‌شود! و این فرد نمی‌تواند مدّعی تشیّع شود.

بر این اساس، أبوحنیفه اگر بیاید و بر فرض در بیان مسائل و احکام

اشتباه نکند و مسائل را به‌طور صحیح در اختیار مردم قرار دهد، امّا همین‌که در مقابل امام صادق علیه السّلام مجلس درس راه می‌اندازد و خود را در قبال حضور و وجود آن حضرت مطرح می‌کند، از زمرهٔ شیعیانْ خارج، و در صف مخالفین و معاندین قرار گرفته است؛ زیرا به ولایت امام صادق علیه السّلام که اصل و اساس عبودیّت و دیانت است معتقد نگشته است.

از اینجاست که می‌بینیم بسیاری از عبّاد و زهّاد و اهل صلاح، با وجود زهد و تقوای ظاهری و آثار صلاح در حرکت و ممشای آنها، همچون جناب نفیسه‌خاتون که گویند شصت دوره قرآن را بر سر قبر خویش قرائت نموده است، ولی چون ولایت و امامت حضرت صادق علیه السّلام را نپذیرفته است ما او را در زمرهٔ شیعیان به حساب نمی‌آوریم و امر او را به خدای سبحان واگذار می‌نماییم.[1]

---

[1] تذکّر به این نکته لازم است: در اواخر حیات مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ روزی از ایشان شنیدم که حضرت نفیسه خاتون گرچه نسبت به ولایت و امامت امام صادق علیه السّلام تأمّل داشت، ولی در آخر عمر برای ایشان تنبّه حاصل شده بود و اعتراف به این مطلب می‌نموده است؛ رضوان الله علیها.

وابستگی هویّت مکتب شیعه به انقیاد مطلق از امام معصوم

بنابراین هویّت و کیان مکتب تشیّع، در تسلیم و انقیاد مطلق از امام معصوم علیه السّلام است؛ به‌نحوی‌که انسان هیچ وجودی و اثری را در قبال وجود و آثار او مدّ نظر قرار ندهد، و ولایت و ارادهٔ او را در جمیع شوائب وجود و حیاتْ بر سلیقه و اختیار خود ترجیح دهد، و خود را مندکّ و فانی در ولایت و سلطهٔ او قرار دهد، وجودی جز وجود او نبیند

و خواستی جز خواست و ارادهٔ او نداشته باشد، و از هر فرصتی جهت تحکیم پیوند و علقهٔ بین خود و امام خود بهره ببرد، و فقط در سویدای وجودش امام علیه السّلام مطرح باشد و غیر او را از قلب خود بیرون براند. در این‌صورت، حقیقت تشیّع در این شخص متبلور گشته و در زمرهٔ شیعیان امام علیه السّلام در خواهد آمد، و در حریم قدسی و ملکوتی او وارد خواهد شد و از چشمه معین و زلال او سیراب خواهد گشت؛ و الاّ اگر چنین حالتی را در خود، متحقّق نگرداند و از اهواء و سلیقه و آراءِ شخصی خود، ولو به ظاهر موجّه و مشروع پیروی نماید، عمر خود را به تباهی و بطالت بسر آورده، دست خود را از وصول به ذیل عنایت و الطاف حضرت حق کوتاه گردانیده است، ﴿وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾.[1]

لزوم تعظیم شعائر تشیّع

بناءًعلی‌هذا بر هر فرد شیعه لازم و واجب

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۸۵؛ سوره مائده (۵) آیه ۵. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۳۱:
و او در آخرت از زیانکاران است.

است که شعار تشیّع و شاخصه‌های گهربار این مکتب حیات‌بخش را هرچه بیشتر و بهتر آشکار نماید. مثلاً واقعهٔ غدیر را که روز تاج‌گذاری أمیر مؤمنان علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام به تاج ولایت و امامت است، ارج بگذارد و در إعلان و إظهار و تبلیغ و تشکیل محافل و مجالس سرور و وعظ و ارشاد و تقدیم هدایا و تحف برای خویشان و دوستان کوتاهی نکند، و به یک روز و یک شب بسنده ننماید بلکه چند روز را به این موضوع مهم اختصاص دهد؛ و یا نسبت به برگزاری موالید و ایّام شهادت حضرات معصومین علیهم السّلام جَهد بلیغ داشته باشد و از هر فرصتی

برای إحیاءِ ذکر و تبلیغ مرام و تجدید یاد و ذکر آن بزرگواران استفاده ببرد.

رسم غلط برگزاری مجالس هفتم و چهلم و سال برای متوفّا

متأسّفانه امروزه رسم بر آن است که برای فرد متوفّا مجالس یادبود در هفتم و چهلم و سال و غیره می‌گیرند، و هیچ داعی و نیّتی جز رعایت شئون و شخصیّات و مصالح و منافع دنیوی بازماندگان و یا افراد ذی‌نفع در این‌گونه امور وجود ندارد. آنچه که از سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و اوصیای گرامی‌اش برای ما به‌جای مانده است، فقط تشکیل مجالس ترحیم به مدّت سه روز می‌باشد نه بیشتر!

به نظر می‌رسد تجدید خاطر و یاد متوفّا در رأس هر سنه با تشکیل مجالس پر زرق و برق و تبلیغات مضحك و ایجاد سر و صدا، بیش از آنکه موجب ترحیم و مغفرت برای آن فرد باشد، وسیله‌ای جهت ابراز و اظهار و استمرار حیات و شئونات شخصیّه دنیویّه و اهواءِ باطله و کسب منافع دنیوی و شیطانی برای بازماندگان و متعلّقین به آن شخص متوفّا می‌باشد. آن

مسکین در آن دنیا دارد به کارها و کردار خود در دنیا حساب پس می‌دهد، و این مساکین در این دنیا از وجهه و شئون پوشالی و اعتباری او برای خود کسب آبرو و حیثیّت می‌نمایند! توضیح مطلب به این مقدار کافی به نظر می‌رسد؛ و **العاقلُ یکفیه الإشارةُ**.

یکی از شعارها و شاخصه‌های مکتب شیعه، مسئلهٔ شهادت و قیام حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام در قبال مذهب اهل سنّت و جماعت است. شهادت فرزند رسول خدا به دست پست‌ترین و رذل‌ترین خلیفهٔ امّت اسلام که خود را جانشین رسول خدا جا زده است، و با کمال وقاحت و بی‌شرمی به این جنایت افتخار و مباهات می‌نماید! خلیفه‌ای که مورد وثوق و قبول قشر عظیمی از امّت اسلام، یعنی اهل سنّت می‌باشد، و او را در زمرهٔ خلفاءِ الهی و اُمراءِ **واجب‌الطّاعة و أولواالأمر**

به‌حساب می‌آورند! فاجعه‌ای که تمام مورّخین از موافق و مخالف، حتّی از سایر ادیان و ملل، او را زشت‌ترین و سیاه‌ترین برگ تاریخ حیات بشر ذکر می‌کنند؛ تا جایی که بسیاری از علمای اهل سنّت به‌طور کلّی اصل این فاجعه را انکار، و یا انتساب آن را به خلیفهٔ مسلمین مورد نقض و مناقشه قرار داده‌اند![1]

اختصاص مجلس اربعین به سیّدالشّهدا علیه السّلام

اربعین سیّدالشّهدا علیه السّلام سند حقّانیت و مظلومیّت او را در عرصهٔ کش‌مکش حقّ و باطل نمودار می‌سازد. تشکیل مجالس و محافل سنوی برای اولیای دین گرچه از اهمّ امور و الزم مهمّات است، ولی برای هیچ‌کدام از آنها مسئلهٔ اربعین وجود ندارد، و تنها و تنها برای حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام این سنّت و شعار در مکتب تشیّع وضع و جعل گردیده است.

امروز رسم بر این است که برای افراد متوفّا مجلس ترحیم، و یا به عبارت امروزی و بسیار

---

[1] مقتل الحسین علیه السّلام، المقرّم، ص ۳۲؛ إحیاء علوم الدین، ج ۹، ص ۱۹؛ شرح العقائد النسفیّة، ص ۱۰۳.

بسیار غلط، مجلس بزرگداشت می‌گیرند و به خیال خود روح آن مرحوم را از این مجلس، غریق رحمت و عنایت حق می‌گردانند!

در مقاله‌ای که پیش رو دارید، سخن از بطلان و عدم امضای مجالس اربعین توسّط شارع مقدّس رفته است، و سعی شده است با استفاده از منابع تاریخی و روایی و تمسّک به سنّت و سیرهٔ اولیای دین، حضرات معصومین علیهم السّلام جوانب این مطلب، در حدّ وسع و بذل جُهد مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.

از خدای علیّ أعلیٰ توفیق اهتداء در مسیر قویم شرع مبین و صراط مستقیم ائمّهٔ معصومین علیهم السّلام را برای خود و همهٔ ارادتمندان و شیفتگان مکتب مقدّسشان خواستارم؛ ﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَّهِۚ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾.[1]

و السّلامُ علینا و علی جمیعِ عباد اللهِ الصّالحین و رحمةُ الله و برکاتُه

قم، هشتم ماه مبارک رمضان ١٤٢٤ هجری قمری

سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی

---

[1] سوره هود (١١) آیه ٨٨. اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٤٢٥:
من درخواستی و اراده و نیّتی ندارم مگر اصلاح به‌قدری که در خودم توان و قدرت می‌یابم. و توفیق من نیست مگر به‌واسطهٔ او؛ بر او توکّل کرده‌ام و به سوی او بازگشت می‌نمایم.»

فصل اوّل : واژۀ «اربعین» در فرهنگ اسلام

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

واژه و مفهوم «اربعین» در جمیع هویّات متفاوته و مصادیق خارجی آن، از دیرباز در بین اقوام و ملل مختلف و ادیان عالمْ محطّ بحث و نظر و توجّه بوده است، و هر قوم و ملّتی در فرهنگ خود کم و بیش با این کلمه، انس و الفت داشته است. و به عبارت دیگر، این واژه با ادبیّات هر مکتب و مرامی رفیق گرمابه و گلستان می‌باشد؛ و به قول خواجهٔ شیراز:

سحرگه رهروی در سرزمینی ❊❊❊ همی گفت این معمّا با قرینی

که ای صوفی، شراب آنگه شود صاف ❊❊❊ که در شیشه بر آرد اربعینی[1]

این اصطلاح را در کیش و مذهب اهل باده و ساده گرفته، تا عالی‌ترین و دقیق‌ترین لطائفِ اشارات و ظرائف عبارات اهل کشف و معنا و عرفای عالی‌مقام، می‌توان یافت.

[1] دیوان حافظ، غزل ٤٥٤.

وجود نوعی رابطهٔ تکوینی و تشریعی نسبت به لفظ «اربعین»، در فرهنگ اسلام

در فرهنگ اسلام نیز به مناسبت‌های مختلف، این کلمه مورد توجّه قرار گرفته است ـ چه در مسائل و احکام فقهی و چه در مباحث اخلاقی و مطالب عرفانی و مبانی اعتقادی ـ به‌نحوی‌که می‌توان ادّعا نمود یک نوع رابطهٔ تکوینی و تشریعی برای این مفهوم در فرهنگ اسلامی وجود دارد، و این رابطه و نسبت را در جای‌جای هر دو عرصهٔ تکوین و تشریع می‌توان جستجو نمود. و به تعبیر دیگر، حقیقت و عینیّت خارجی همین مفهوم است که در نزول به عالم کثرت و تربیت، به صورت یک سلسله احکام و قوانین تکلیفی و یا سلوک و تربیت نفسانی از ناحیهٔ شارع مقدّس ابراز گردیده است.

در خلقت آدم أبوالبشر این مسئله مبیِّن جهات استکمالی و فعلیّت مقام خلیفةاللهی او شده است؛ چنانچه در کتاب إحیاء العلوم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت می‌کند که:

إنّ اللهَ خَمَّرَ طینةَ آدمَ بِیَدِهِ أربعینَ صباحًا؛[1] «خدای متعال طینت و سرشت و ذات انسان را در مدّت

---

[1] إحیاء علوم الدّین، ج ١٤، ص ١٠.

چهل روز بپرداخت.»

و یا به روایت مرصاد العباد:

خَمَّرتُ طينةَ آدمَ بِيَدى أربعينَ صباحًا.[1]

در کتاب عوارف المعارف چنین گوید:

فَمِن التُّرابِ كَوَّنه، و أربعينَ صباحًا خَمَّرَ طينتَهُ لِيبعُدَ، بِالتَّخميرِ أربعينَ صباحًا بِأربعينَ حِجابًا مِن الحضرةِ الإلهيّةِ، كلُّ حجابٍ هو معنىً مودَعٌ فيه، يَصلَحُ به لِعِمارةِ الدّنيا و يَتعَوَّقُ به عن الحضرةِ الإلهيّةِ

[1] مرصاد العباد، ص ۳۷ و ۱۰۸.

و مواطِنِ القُربِ[1]

«پس خدای متعال انسان را از خاک بیافرید، و ذات و حقیقت او را در مدّت چهل روز بیاراست؛ تا بدین جهت در مدّت چهل روز، چهل حجاب از مراتب اسماء و صفات خود را در وجود او متحقّق گرداند، و بدین‌واسطه حائز مراتب وحدت در عین کثرت گردد، و جامع بین دو نقطهٔ احدیّت و واحدیّت شود، و در عین قرب و انمحاء و فناء در ذات بحت و صرف حضرت احدیّت، به کثرت اجتماع آثار و صفات حضرت ربّ‌الارباب متّصف گردد. و به‌واسطهٔ آن، توطّن و ورود او در دنیای مادّه توجیه پذیرد و در عین ربط و انتساب به حضرت الهیّه، حفظ مراتب کثرت و فعلیّت در او محقّق شود.»

بلوغ عقلانی انسان در چهل سالگی

و همین نکته در مسئلهٔ بلوغ عقلانی انسان پس از گذشت چهل سال از عمر او در دنیا، به‌چشم می‌خورد؛ و در اشاره به این موضوع در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓ إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ

---

[1] عوارف المعارف (ملحقاً بكتاب إحياء علوم الدّين)، ج ۵، ص ۱۲۲.

ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾.[1]

«و هنگامی که انسان به مرحلۀ رشد و شکوفایی تامّ رسید و چهل سال بر او بگذشت می‌گوید: پروردگارا، طریق شکر و سپاس نعمت‌های خودت را بر من و پدر و مادرم به من الهام فرما! و طریق انجام عمل صالح که مورد رضا و تحسین تو باشد را به من بیاموز!

[1] سوره أحقاف (٤٦) آیه ١٥.

و در میان ذرّیهٔ من صلاح و سداد را استوار فرما! به‌درستی‌که من به تو روی آوردم و تسلیم خواست و ارادهٔ تو گشتم.»

در این آیهٔ شریفه، بلوغ انسان را به مرتبهٔ رشد عقلی و قِوام نفس در تدبیر و رعایت مصالح و مفاسد، در سنّ چهل سالگی می‌شمرد. و پس از این، انسان از تجربیّات و اندوختهٔ گذشته برای استکمال روح و طیّ طریق سعادت و صلاح، بهره می‌گیرد؛ نه آنکه به سعه و ظرفیّت عقلانی او اضافه گردد.

و لهذا در خصال صدوق از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

إنّ العبدَ لَفی فُسْحَةٍ مِن أمرِه ما بَینَه و بینَ أربعینَ سَنةً؛ فإذا بلَغ أربعینَ سَنةً أوحَی اللهُ عزَّوجلَّ إلی مَلکَیهِ: «إنّی قد عَمَّرتُ عبدی عُمرًا، فغَلِّظا و شَدِّدا و تَحَفَّظا و اکتُبا علیه قلیلَ عمَلِه و کثیرَه و صغیرَه و کبیرَه!»

«بنده تا سنّ چهل سالگی مورد عفو و مغفرت پروردگار است؛ و زمانی که به این سنّ رسید، خدای متعال به دو ملک رقیب و عتید که موکّل بر اعمال و کردار او هستند، وحی می‌فرستد: "من به‌تحقیق به بنده‌ام عمر کافی جهت کسب معرفت و بلوغ عقلی عنایت کردم، از این پس دیگر او در کردار و اعمالش رها و آزاد نیست؛ بر او سخت گیرید و هر آنچه از او سر می‌زند، کم

یا بسیار، دقیقاً ثبت و ضبط نمایید!»

و نظیر این روایت نیز در خصال از امام صادق علیه السّلام آمده است:

إذا بلَغ العبدُ ثلاثًا و ثَلاثينَ سَنةً فَقد بَلَغَ أشُدَّه؛ و إذا بَلَغَ أربعينَ سَنةً

فَقد بلَغ مُنتهاهُ.[1]

«زمانی که عبد به سی و سه سالگی می‌رسد به مرتبهٔ قوام جسمی و روحی نائل می‌گردد؛ و زمانی که به سنّ چهل سالگی می‌رسد عقل او به نهایت درجهٔ قدرت و سعه و ادراک می‌رسد.»

و بدین جهت، چنانچه فردی تا سنّ چهل سالگی استعداد صلاح و هدایت را در خود به وجود نیاورد، وصول به مرحلهٔ سعادت و فوز برای او مشکل خواهد شد؛ چنانچه این حدیث در کتب شیعه و در احیاء العلوم وارد است:

إذا بَلَغَ الرَّجلُ أربعینَ سَنةً و لم یَتُبْ، مَسَحَ الشَّیطانُ وجهَه بِیَدِهِ و قال: «بِأبی وَجهُ مَن لا یُفْلِح!»[2]

«چنانچه شخصی به سنّ چهل برسد و به سوی خدا بازگشت ننماید، شیطان پیشانی او را مسح نماید و گوید: "پدرم فدای تو باد که دیگر رستگار نخواهی شد!"»

امام رضا علیه السّلام: «کسی که خمر بنوشد، تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود!»

روایتی است از حضرت رضا علیه السّلام که مرحوم صدوق در علل الشّرایع آورده است:

---

[1] همان.

[2] إحیاء علوم الدّین، ج ۸، ص ۵۰؛ المحجة البیضاء، ج ۵، ص ۵۱؛ سفینة البحار، ج ۳، ص ۲۸٤، با قدری اختلاف.

عن الحسينِ بنِ خالد قال: قلتُ للرّضا عليه‌السّلام: إنّا رُوينا عنِ النّبيِّ صلّى اللَه عليه و آله و سلّم: «إنّ مَن شَرِبَ الخَمرَ لَم تُحسَبْ صلاتُه أربعينَ صباحًا.» فقال: «صَدَقوا.»

فقلتُ: و كيف لا تُحسَبُ صلاتُه أربعينَ صباحًا، لا أقلَّ من ذلك و لا أكثَر؟

قالَ: «لأنّ اللهَ تبارکَ و تَعالیٰ قَدَّرَ خَلْقَ الإنسانِ فصَیَّر النُّطفَةَ أربعینَ یَومًا، ثُمّ نَقَلَها فصَیَّرها عَلَقةً أربعینَ یَومًا، ثُمّ نَقَلَها فصَیَّرها مُضغَةً أربعینَ یَومًا؛ و هکذا إذا شَرِبَ الخَمرَ بَقیَتْ فی مثانَتِه علیٰ قَدْرِ ما خُلِقَ منه، و کذلك یَجتَمِعُ غذاؤُه و أکْلُه و شُرْبُه تَبْقیٰ فی مثانَتِه أربعینَ یَومًا.»[1]

«حسین بن خالد می‌گوید: خدمت امام رضا علیه السّلام عرض کردم: برای ما این‌چنین از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند که فرمود: "کسی که خمر بنوشد تا چهل روز نماز او مورد قبول پروردگار قرار نخواهد گرفت." حضرت فرمودند: "درست روایت کرده‌اند."

عرض کردم: چگونه نماز او به فاصلهٔ چهل روز مردود است، نه کمتر و نه بیشتر؟

حضرت فرمودند: "زیرا خدای متعال خلقت انسان را در عدد چهل تقدیر فرموده است؛ ابتدا نطفه را در چهل روز قوام بخشید آنگاه آن را به علقه مبدّل ساخت، سپس علقه را چهل روز پروراند، و پس از آن به مضغه تبدیل کرد. و این‌چنین است اگر کسی شرب خمر کند، این شراب در مثانه او به مدّت چهل روز باقی خواهد

---

[1] علل الشّرایع، ج ۲، ص ۳٤٥.

ماند؛ چنانچه غذا و آب و جمیع مأکولات، به مدّت چهل روز در مثانهٔ انسان باقی می‌ماند، به مقدار همان عددی که اساس خلقت بر آن قرار گرفته است.“»[1]

از این بیان حضرت استفاده می‌شود: کیفیّت هضم و جذب مأکولات در بدن انسان و استفادهٔ اعضا و جوارح از آنها و سپس مرحلهٔ دفع آنها، به مدّت چهل روز طول می‌کشد؛ و از آنجا که کلیه‌ها وظیفهٔ دفع موادّ زائد بر میزان مصرف و هم‌چنین پس از مصرف را دارند، و این مواد به‌واسطهٔ عمل کلیه‌ها در مثانه تجمّع می‌نماید، لذا به مدّت چهل روز می‌توان گفت که غذای مصرفی انسان در یک مکان واحد به تدریج جمع و دفع خواهند شد. و بر این اساس، نماز فردی که هنوز آثار و بقایای شراب در بدن او موجود می‌باشد، مورد پذیرش و قبول خداوند قرار

---

[1] نظیر این روایت، دربارهٔ أکل مال حرام و لقمهٔ حرام نیز وارد شده است؛ از جمله: بحار الأنوار، ج ٦٣، ص ٣١٤؛ سفینة البحار، ج ١، ص ١٠٢:
«الفردوس: عن النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”من أکَل لقمة حرامًا لم تُقْبَل له صلاةٌ أربعین لیلة، و لم تُستَجَب له دعوةٌ أربعین صباحًا! و کلُّ لحم یُنبتُه الحرام فالنّارُ أولیٰ به، و أنّ اللقمةَ الواحدة تُنبِت اللحم.“ ترجمه:
«از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمودند: ”کسی که لقمهٔ حرامی بخورد تا چهل شب نمازی از او پذیرفته نمی‌گردد و تا چهل صباح دعای او مستجاب نمی‌شود، و هر گوشتی که از حرام بروید آتش به آن سزاوارتر است. و حتّی یک لقمه هم گوشت بدن را می‌رویاند.“»

نخواهد گرفت.

پیامبر اکرم: «کسی که غیبت مسلمانی را کند تا چهل روز نماز و روزه‌اش قبول نمی‌شود!»

و نظیر این روایت در جامع الأخبار، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم منقول است که فرمود:

مَنِ اغْتابَ مُسلِمًا أو مُسْلِمةً، لم يَقبَلِ اللهُ تعالىٰ صلاتَه و لا صيامَه أربعينَ يومًا و ليلةً؛ إلّا أن يَغفِرَ له صاحِبُه.[1]

«کسی که غیبت مرد یا زن مسلمانی را بنماید، تا چهل روز نماز و روزهٔ او مورد قبول حضرت حق قرار نمی‌گیرد؛ مگر آنکه آن شخص از او درگذرد.»

و در مقابل این مسئله، تأثیر معنوی و ملکوتی این عدد است در

[1] جامع الأخبار، شعیری، ص ١٤٦.

بسیاری از موارد، که به بعضی از آنها اشاره می‌شود: در بسیاری از روایات وارد است که:

مَن قَرَأ الحَمدَ أربعینَ مَرَّةً فی الماءِ ثُمّ یَصُبُّ علی المحمومِ، یَشفیه اللهُ؛[1] «کسی که چهل بار سورهٔ حمد را بر آبی بخواند سپس آن را بر مریض تب‌داری بپاشد، شفا خواهد یافت.»

امام صادق علیه السّلام: «شهادت چهل مؤمن بر جنازهٔ مسلمانی موجب غفران اوست!»

و یا چنانچه در خصال با اِسناد متّصل خود از عبدالله بن مسکان، از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

إذا ماتَ المؤمنُ فحَضَر جِنازتَه أربعونَ رَجُلًا مِن المؤمنین فقالوا: اللهمَّ إنّا لا نَعلَمُ مِنهُ إلّا خَیرًا و أنت أعلَمُ به مِنّا! قال اللهُ تبارك و تعالیٰ: «إنّی قد أجَزْتُ شهادتَکُم و غَفَرتُ له ما عَلِمتُ ممّا لاتَعلَمونَ.»

«هنگامی که مؤمنی از دنیا برود و چهل مؤمن بر جنازهٔ او شهادت دهند: خدایا ما جز نیکی از او چیزی نمی‌دانیم، درحالی‌که تو از ما به او آگاه‌تری! خدای متعال می‌فرماید: "من شهادت شما را در حقّ این مؤمن، امضا و تنفیذ نمودم، و از او برای آنچه که از او می‌دانم و شما نمی‌دانید درگذشتم و او را مورد عفو و مغفرت خویش

---

[1] سفینة البحار، ج ۳، ص ۲۸۳.

قرار دادم.“»

و در کتاب عدّة الدّاعی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

کان فی بنی‌إسرائیلَ عابِدٌ، فأوحَی اللَهُ تعالیٰ إلیٰ داودَ علیه‌السّلام: «إنّه مُراءٍ.» (قال:) ثُمّ إنّهُ ماتَ، فلم یَشهَدْ جِنازتَه داودُ علیه‌السّلام.

(قال:) فقامَ أربعونَ مِن بنی‌إسرائیلَ فقالوا: «اللهمَّ إنّا لا نَعلَمُ مِنه إلّا خَیرًا و أنت أعلَمُ به مِنّا، فَاغفِر لهُ!»(قالَ:) فَلمّا غُسِّلَ أتیٰ أربعونَ غیرُ الأربعین الأُوَلِ و قالوا: «اللهمَّ إنّا لا نَعلَمُ مِنه إلّا خَیرًا و أنت أعلَم به مِنّا، فَاغْفِرْ له!» فلمّا وُضِع فی قَبرِه قام أربعونَ غَیرُهم فقالوا: «اللهمّ إنّا لا نَعلَمُ مِنه إلّا خیرًا و أنت أعلَمُ به منّا، فَاغْفِرْ له!»

(قالَ:) فأوحَی اللَهُ تعالیٰ إلیٰ داودَ علیه‌السّلام: «ما مَنعَكَ أن تُصَلّیَ علیه؟» فقال داودُ: «بالّذی أخْبَرتَنی مِن أنَّه مُراءٍ.»(قال:) فأوحَی اللَهُ إلیه: «إنّه شَهِدَ له قومٌ فَأجَزتُ لهم شهادَتَهم و غَفَرتُ له ما عَلِمتُ ممّا لایَعلَمونَ!»

«در بنی‌اسرائیل عابدی بود ریاکار، و خدای متعال حضرت داوود را بر احوال او مطّلع گردانید. پس از گذشت زمانی فوت می‌کند و حضرت داوود بر جنازهٔ او حاضر نمی‌شود. چهل مرد از بنی‌اسرائیل بر جنازهٔ او شهادت می‌دهند: "خدایا ما غیر از نیکی و خوبی از او سراغ نداریم و تو به احوال او از ما آگاه‌تری، خدایا او را بیامرز!" و زمانی که او را غسل دادند باز چهل نفر دیگر همین شهادت را نسبت به او تکرار کردند؛ و هنگامی که او را در قبر نهادند، چهل مرد دیگر این شهادت را در حقّ او بر زبان

آوردند.

در این هنگام، خدای متعال به داوود وحی فرستاد: "چه چیز تو را مانع گشت تا بر جنازهٔ او حاضر نگشتی؟"

عرض کرد: "پروردگارا! به سبب همان چیزی که تو مرا از آن مطّلع گردانیدی."

خدای متعال به او فرمود: "به‌درستی‌که قومی از بنی‌اسرائیل بر

حسن کردار و رفتار او شهادت دادند و من به جهت احترام آنها از گناهانش درگذشتم و آنچه را دیگران از او نمی‌دانستند بیامرزیدم!"»

امام باقر علیه السّلام: «حدّ همسایگی تا چهل منزل از هر طرف است.»

همین‌طور خصوصیّت آثار این عدد را در مسائل اخلاقی و آداب شرعی و حقوق اسلامی می‌توان مشاهده نمود؛ چنانچه مرحوم کلینی با سند خود از امام باقر علیه السّلام روایت نموده است که:

حَدُّ الجِوارِ أربعون دارًا مِن کلّ جانبٍ، مِن بَینِ یدَیهِ و مِن خلفِه و عن یمینِه و عن شِمالِه؛[1] «حدّ همسایگی تا چهل منزل از هر طرف ـروبه‌رو، پشت سر، سمت راست و سمت چپـ می‌باشد.»

و در روایت دیگر، عقبة بن خالد از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

قال أمیرُالمؤمنین: «حریمُ المسجِد أربعون ذِراعًا، و الجِوارُ أربعون دارًا مِن أربعةِ جَوانِبها.»

«امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: "حریم مسجد چهل ذراع از هر طرف می‌باشد، و حریم همسایگی چهل خانه از چهار طرف است."»

تأثیر عدد چهل در ارتقاء معنوی و کسب

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ٦٦٩.

و امّا در امور عبادی و مسائل سلوکی و روحانی و کیفیّت تأثیر این عدد در ارتقاءِ معنوی و کسب فضایل روحی و عبور از مراتب نفس، مطالبی است که در حوصله و ظرفیّت این مختصر نمی‌گنجد. و جملهٔ فریقین را در این، أنظاری است و حکایاتی و اشاراتی؛ و ما به بعضی از آنها در اینجا اشاره می‌کنیم.

انقطاع وحی از رسول خدا به مدّت چهل روز

در بحار از تفسیر علیّ بن ابراهیم نقل می‌کند، تا آنجا که می‌فرماید:

جماعتی از یهود نزد أبوطالب آمدند و گفتند: «**یا أباطالبٍ! إنّ ابْنَ أخیكَ یَزعَمُ أنّ خَبَرَ السّماءِ یأتیهِ؛ و نحن نَسأَلُه عن مسائلَ، فَإن أجابَنا عنها عَلِمنا أنّه صادقٌ، و إن لم یُخبِرنا عَلِمنا أنّه كاذبٌ.**» فقال أبوطالبٍ: «**سَلوه عمّا بَدا لكم.**» **فسَألوه عنِ الثَّلاثِ المسائِل، فقال رسولُ‌اللَه صلّی اللَه علیه و آله و سلّم: «غَدًا أُخبِرُكم.» و لم یَستَثْنِ. فَاحتَبَسَ الوحیُ عنه أربعینَ یومًا حتَّی اغْتَمَّ النّبیُّ صلّی اللَه علیه و آله و سلّم و شكَّ أصحابُه الّذین كانوا آمَنوا به** ... .[1]

«"ای أبوطالب! برادر زاده‌ات را گمان بر آن است که اخبار آسمان بر او نازل می‌شود. بنابراین ما مسائلی را از او سؤال می‌کنیم، اگر پاسخ صحیح و درست داد می‌دانیم که ادّعای او راست و مطابق با واقع است، و در غیر این‌صورت مُفتری و کذّاب است." حضرت أبوطالب فرمود: "هر آنچه را خواهید بپرسید تا پاسخ صحیح و حق را

---

[1] خ ل: مسائل.

بیابید.“

جماعت یهود از سه مسئله پرسش نمودند؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”فردا پاسخ شما را خواهم داد.“ ولی إن‌شاءالله نفرمود. خدای متعال نیز تا چهل روز وحی را از آن حضرت قطع گردانید، تا اینکه رسول خدا مغموم و دل‌شکسته گردید و اصحاب او نیز در رسالت و بعثتش شک بردند ... .»

این روایت می‌رساند که نفس مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله

و سلّم گرچه به رتبهٔ وحی و تلقّی معانی و حقایق ربوبی از جانب پروردگار رسیده بود، امّا حقیقت توحید و ظهور آن بتمام‌معنی‌الکلمة ـ که در عین حفظ هویّت خود، با مقام جمعیّت و کثرتْ انسجام و اُلفت کامل دارد ـ هنوز برای ایشان محقّق نشده بود؛ و انقطاع وحی به مدّت چهل روز، در واقع تنبیه و بیدارباشی بود برای حضرتش که تعلّق به مقام ربوبی و تلقّی وحی به نحو مستمر، او را از مبدأ و سرمنشأِ نزول آن، غافل ننماید و اراده و مشیّت پروردگار را در همهٔ ظروف و همهٔ عوالم ربوبی ساری و جاری ببیند، و خدای نکرده این مسئله به صورت یک امر عادی و توقّع عنایتی زائد بر حیثیّت عبودیّت و وساطت درنیاید، که مقام کبریائیّت و غیرت و عزّت حضرت حق، این نکته را برای هیچ‌یک از مخلوقاتش حتّی رسول خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم برنمی‌تابد.

و پس از آنکه این تنبیه و تربیت به صورت انقطاع وحی برای آن حضرت تحقّق یافت، این حقیقت والا و این ظریفهٔ ناگفتنی و ناشنیدنی با سیری که نفس مبارکش در این اربعین نمود،

برای آن حضرت کاملاً محسوس و ملموس و وجدانی گردید. و در اینجا بود که نزول وحی دوباره از سر گرفته شد، و فیضان باران رحمت الهی بر قلب منوّرش از نو گرفته شد، و معارف ربوبی و لطائف اسرار عالم غیب بر روح و سرّش تجدید گردید؛ و این از خواصّ عدد اربعین است.

علّت و نتیجهٔ چهل روز عبادت حضرت یونس علیه السّلام در شکم ماهی

و نظیر این مسئله را در داستان حضرت یونس علیه السّلام مشاهده می‌کنیم. در سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷ و ۸۸ می‌فرماید:

﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ * فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّۚ وَكَذَٰلِكَ نُۡجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾.

«و هم‌نشین ماهی (حضرت یونس علیه السّلام) را به یاد آور در وقتی که با حالت خشم و غضب از قوم خود کناره گرفت، و چنین پنداشت که ارادهٔ قاهره و مشیّت متقنهٔ ما دامان او را نمی‌گیرد (و فقط این قهر و غلبه مخصوص قوم و افراد شهر اوست؛ و ما او را در شکم ماهی قرار دادیم). پس در ظلمات، خدای را بخواند که: هیچ معبودی و مؤثّری در عالم وجود جز ذات اقدس تو نیست! تو منزّهی از هر حمد و ثنا و سپاس ما، و از هر فکر و خیال و وهم و ادراک ما نسبت به ذات ذوالجلال خود (و ما تو را با افکار خود و نیّات ناقصه و عقل ضعیف و سعهٔ وجودی محدود خود طلب می‌کنیم، و تو بالاتر و برتر از وهم و خیال ما هستی)، به‌درستی که من از زیان‌کارانم و بر نفس خود با این افکار و کردار، ظالم می‌باشم ❊

پس آنگاه ما او را بیامرزیدیم و دعای او را اجابت نمودیم و او را از غم و کدورت و تألّم عالم اعتبار، رها ساختیم و به عالم حقایق و واقعیّت توحید وارد نمودیم، و سرّ این حقیقت را به او نمایاندیم؛ و این‌چنین مؤمنین را نجات و رستگاری می‌بخشیم.»

در این واقعه، خدای متعال پرده از برخی از اسرار توحید و کیفیّت نفوذ و تنزیل مشیّت خود

در عالم کثرات را برمی‌دارد، و غیرت خود نسبت به ارادهٔ مطلقه و هم‌سانی و استواءِ جمیع مخلوقاتش را در جهت ارتباط و انتساب به ذات ربوبی ابراز می‌دارد، و عدم انحصار ارادهٔ ذات و مشیّت او را در قالبی خاص و طریقی مخصوص و شیوه‌ای محدود بیان می‌کند؛ بلکه ذات اقدس حق، فعّال ما یشاء و حاکم ما یرید است و هیچ‌کس و هیچ تشخّصی نمی‌تواند او را در قالبی محدود کند و توقّع شیوه‌ای به خصوص را از او داشته باشد. و این نکته‌ای بود که حضرت

یونس علیه السّلام به آن نرسیده بود، و مطلب را بر اساس حدس و گمان خود نسبت به قوم و اهالی شهر خود تمام شده می‌پنداشت و مُهر بطلان و نابودی و اضمحلال را بر پیشانی آنان نهاده بود، و این‌چنین می‌پنداشت: حال که آنان از دستورات رسول خدای متعال سرپیچی نموده‌اند و او را مورد طعن و بی‌توجّهی قرار داده‌اند، مستحقّ هرگونه عقاب و عذابی هستند، و خدای متعال نیز چاره‌ای جز اطاعت درخواست و نفرین او ندارد و باید حتماً قوم او را مستوجب اشدّ عقوبات بنماید؛ و هیچ راه دیگری جز این راه برای خدا و برای قوم او و بندگانش وجود ندارد.

بنابراین؛ خدای تعالی او را در میان شکم ماهی قرار داد؛ و بنا بر بعضی از روایات، حضرت یونس علیه السّلام چهل روز در شکم ماهی بود و به این ذکر مبارک: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾ مشغول بود.[1] و به برکت این اربعین، خدای متعال پرده از جلوی

[1] مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ١٣٨؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ٤، ص ٦٣٢.

چشمان او برداشت و او را به یکی از اسرار توحید و عالم تقدیرات و ارادهٔ خود آگاه نمود.

حقیقت تنبیه پیامبر از ناحیهٔ پروردگار، و عدم منافات آن با عصمت

شاید این شبهه برای برخی پیش آید که: چگونه یک پیامبر با وجود عصمت و عدم احتمال گناه و خطا در حقّش، این‌چنین مستوجب تنبیه و تذکّر از ناحیهٔ پروردگار گردد؟

برای روشن شدن این مسئله باید توجّه نمود که آنچه راجع به عصمت و اجتناب از گناه و خطا برای انبیا علیهم السّلام ذکر شده است تماماً مربوط به مقام ظاهر و عالم کثرات و ارتباط با مردم است. یعنی یک

رسول در مقام فعل و کردار و معاشرت با مردم نباید خلافی از او سر زند و مرتکب گناهی از معاصی گردد، و قول او با آنچه در خارج محقّق می‌شود خلاف آید؛ و به عبارت دیگر، نبی باید در سه مرحلهٔ تلقّی وحی و حفظ و ابلاغ آن، مصون از خطا و لغزش باشد. امّا اینکه حتّی در مراتب بالاتر از عالم ظاهر و مثال ـ که عوالم ملکوت و سرّ و جان و روح است ـ نباید دارای هیچ‌گونه تزلزل و ادراک خلافی باشد، معلوم نیست؛ بلکه شواهد و قرائن و آثار عقلاً و نقلاً و شهوداً خلاف آن را اثبات می‌نماید. چه بسا یک پیامبر بین خود و بین حضرت ربّ‌العزة مراتب و مراحلی دارد که باید آنها را تا به سر منزل مقصود بپیماید؛ و وصول یک شخص به مرتبهٔ نبوّت و رسالت، دلیل بر کمال و تمامیّت جهات وجودی او نمی‌باشد. و این مسئله به خوبی از آیات شریفه و روایات شیعه ملموس و محسوس است، و این مختصر را گنجایش بحث و تحقیق در این مرتبه نیست.[1]

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئلهٔ عصمت انبیاء و اختلاف مراتب ایشان

روایاتی در تأثیر عدد «چهل» در به فعلیّت درآوردن استعدادات

روایتی را مرحوم کلینی با اسناد خود از امام باقر علیه السّلام دربارهٔ تأثیر عدد اربعین در کیفیّت رشد و ارتقاءِ نفسانی و فعلیّت استعدادات می‌آورد، که امام باقر علیه السّلام فرمود:

ما أخلَصَ العَبدُ الإیمانَ باللهِ عزَّوجلَّ أربعین یَومًا (أو قال: ما أجملَ عَبدٌ ذِکرَ اللهِ عزَّوجلَّ أربعین یَومًا) إلّا زَهَّدَه اللهُ عزّوجلَّ فی الدُّنیا، و بَصَّرَه داءَها و دَواءَها، فأثبَتَ الحِکمةَ فی قلبِه و أنطَقَ بها لِسانَه.[1]

«هر بنده‌ای که در مدّت چهل روز ایمانش را برای خدای متعال پاک و خالص گرداند (و یا اینکه فرمود: ذکر خدا را در عرض چهل روز به‌نحو شایسته و سزاوارِ عبودیّت به‌پا دارد)، مسلّماً خدای تعالی او را نسبت به دنیا بی‌رغبت نماید، و نسبت به دردها و درمان‌های روحی‌اش آگاهی دهد، و حکمت و صواب و راه صحیح و متقن را در دل او استقرار بخشد، و زبانش را به حکمت و گفتار صواب گویا گرداند.»

رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۱۰ ـ ۱۳؛ افق وحی، ص ۲۳۱ ـ ۲۳۸؛ گلشن اسرار، ج ۱، ص ۲۸ ـ ۳۰.

[1] الکافی، ج ۲، ص ۱۶.

و نیز از کتب عامّه در إحیاء العلوم گوید:

قال رسولُ اللهِ صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: «ما مِن عبدٍ یُخلِصُ لِلّهِ العَمَلَ أربعین یَومًا إلّا ظَهَرَتْ یَنابیعُ الحِکمةِ مِن قلبِه علیٰ لِسانِه».[1]

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: "هیچ بنده‌ای نیست که عملش را به مدّت چهل روز صرفاً برای خدا انجام دهد مگر اینکه نتیجه‌اش ظهور و بروز چشمه‌های حکمت از قلب بر زبانش خواهد بود."»

و مانند این روایت با مختصر تغییری در الفاظ، در دیگر کتب عامّه نیز وارد شده است.[2] و بر این اساس، بزرگان علم اخلاق و مربّیان نفوس، یکی از شرایط بسیار مهم و اساسی حرکت و سیر إلی الله را پرداختن به اربعینیّات در طیّ سلوک می‌دانند، و هیچ سالکی را گریز و گزیری از این مسئله نمی‌باشد.

---

[1] إحیاء علوم الدّین، ج ١٤، ص ١٧٩.

[2] تهذیب الأسرار فی أصول التصوّف، ص ١٦١؛ حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ١٠، ص ٧١:

«و قال النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: "ما مِن عبدٍ یُخلِصُ العبادةَ لِله عزّوجلّ أربعین یومًا، إلّا ظَهَرَتْ یَنابیعُ الحِکمةِ مِن قلبِه علیٰ لِسانِه."»

کلام مرحوم سیّد بحرالعلوم در مورد عدد «چهل»

مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم ـ رضوان الله علیه ـ در رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به ایشان می‌فرماید:

خود به عیان دیده‌ایم و به بیان دانسته‌ایم که این مرحلهٔ شریفه از مراحل عدد را خاصیّتی است خاص و تأثیری است مخصوص در ظهور استعدادات و تتمیم ملکات، در طیّ منازل و قطع مراحل. و منازل راه، اگرچه بسیار باشد لکن در هر منزلی مقصدی است؛ و مراحل اگرچه بی‌شمار باشد، چون به این مرحله داخل شدی إتمام عالمی است ... .

و زمان مسافرت عالم دنیا و ظهور استعداد و نهایت تکمیل در این عالم، در چهل سال است؛ چنانچه وارد است که عقل انسان در چهل سالگی، به قدر استعداد هر کسی، کمال می‌پذیرد. و از بدو دخول او در این عالم در نموّ است تا سی سالگی، و ده سال بدن او در این عالم، واقف است؛ و چون چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت تمام است و ابتدای مسافرت به عالم آخرت است. و هر روز و هر سال جزوی از آن بار سفر بندد و از این عالم رحلت کند. قوّت او سال به سال در کاهیدن است، و نور

سمع و بصر در نقصان، و قوای مادّیه در انحطاط، و بدن در ذبول؛ چه مدّت سفر و اقامت او در این عالم در چهل سال تمام شد ... .

و هم‌چنین در حدیثی که رسیده است که از چهار جهت خانهٔ هر کس تا چهل خانه همسایه‌اند، چون این عدد تمام شد گویا از عالمِ هم جدا گشتند. و تأویل آن در مناسبت و جوار از جهاتِ قوای اربعه است، که عقلیّه و وهمیّه و شهویّه و غضبیّه است؛ و هرکه چهل مرحله از مراحل این قوا از دیگری دور نشود، از عالَم آن

خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند.[1]

تذییل مرحوم علاّمه طهرانی بر کلام مرحوم سیّد بحرالعلوم

مرحوم والد ما حضرت علاّمه سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی ـ قدّس الله نفسه ـ در تذییل بر این فقرات در رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم چنین فرموده‌اند:

مراد مصنّف آن است که انسان از چهار طرف، گرفتار قوای اربعهٔ عقلیّه و وهمیّه و غضبیّه و شهویّه است، و تا از هر کدام از آنها تا چهل منزل دور نشود به مقام فناءِ فی‌الله نخواهد رسید؛ چون مجرّد خروج از یک مرحلهٔ از شهوت مثلاً، انسان را از آن مرحله بتمام‌معنی‌الکلمة خارج نمی‌کند، چون حقیقت آن مرحله از شهوت هنوز در وجود انسان مخفی است، و تا چهل مرحله از مرحلهٔ اوّل دور نشود آثار به‌کلّی از بین نمی‌رود. بنابراین اگر عالَم شهوت را مثلاً دارای مراحل عدیده‌ای فرض کنیم، هنگامی انسان از یک مرحلهٔ از آن به‌کلّی خارج می‌شود که از چهل مرحلهٔ بعد از آن خارج شده باشد، و الاّ مجرّد خروج فی‌الجمله انسان را از آن مرحله خارج نمی‌کند، و ممکن است به عروض عوارضی

---

[1] رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۲۹ ـ ۳۷.

انسان به مرحلهٔ اوّل برگردد. هم‌چنین است عالم عقل و غضب و وهم. بنابراین، کسی حقّاً از مرحلهٔ اوّلِ غضب خارج می‌شود که از مرحلهٔ چهلم خارج شود، و کسی حقّاً از مرحلهٔ پنجم عقل خارج می‌شود که از مرحلهٔ چهلم خارج شود، و هکذا ... ؛ باید از هر مرحله‌ای که فرض کنیم چهل مرحله دور شود تا از آن مرحله به‌کلّی خلاص شود.[1]ـ انتهی کلام مرحوم والد، قدّس سرّه.

و سپس مرحوم سیّد در ادامه می‌فرماید:

---

[1] همان، ص ٣٦، تعلیقه ٢.

و بالجمله خاصیّت اربعین در ظهور فعلیّت و بروز استعداد و قوّه و حصول ملکه، امری است مصرَّحٌبِه در آیات و اخبار و مجرّب اهل باطن و اسرار؛ و این است که در حدیث شریف حصول آثار خلوص را که منبع عین معرفت و حکمت باشد، در این مرحله خبر داده. و شکّ نیست که هر نیک‌بختی که به قدم همّت، این منازل چهل‌گانه را طیّ کند، بعد از آنکه استعدادات خلوصی را به فعلیّت آورد سرچشمهٔ معرفت از زمین قلب او جوشیدن آغاز کند.

و این منازل چهل‌گانه در عالم خلوص و اخلاص واقع‌اند؛ و مقصود و منتهای این منازل، عالمی است فوق عالم مخلَصین، و آن عالم «أبیتُ عندَ ربّی یُطعِمُنی و یَسقینی»[1] است، چه طعام و شراب ربّانی، معارف و علوم حقیقیّهٔ غیر متناهیه است.[2] ـ انتهی کلام مرحوم سیّد بحرالعلوم، رضوان الله علیه.

بنابراین بر کسی پوشیده نخواهد ماند که این عدد را در مسائل مختلفه و موضوعات متفاوته ـ چه در عالم خلق و تکوین، و چه در موطن

---

[1] عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۳۳. ترجمه:
«من شب خود را نزد خدایم به روز می‌آورم، و او است که مرا از اطعمه و غذاهای بهشتی و نوشیدنی‌های آن بهره‌مند می‌سازد.»

[2] رسالهٔ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ۳۹.

تربیت و تشریع ـ تأثیری عجیب و تسبیبی غیر قابل انکار است. و اگر بخواهیم بیش از این‌مقدار مذکور در این مسئله شرح و بسط دهیم و کلمات بزرگان را در این باب آوریم و آثار و نتایج آن را متذکّر شویم، از مقصود فاصله خواهیم گرفت.

فصل دوّم : فلسفه قیام حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

يكى از شعائر شاخص و بارز شيعه، و بلكه به عبارت صحيح‌تر بايد گفت: اصل و پايهٔ همهٔ اصول و مبانى تشيّع، محبّت و تولّى اولياى دين حنيف، حضرات معصومين صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين مى‌باشد؛ چنانچه در روايت معروف وارد است:

بُنِىَ الإسلامُ علىٰ خَمْسٍ: علَى الصّلاةِ و الزّكاةِ و الصَّومِ و الحَجِّ و الوَلايَةِ؛ و لم يُنادَ بشَىءٍ كما نودِىَ بالوَلايةِ.[1]

«اسلام بر پنج ركن استوار است: نماز، روزه، زكات، حج و ولايت اهل بيت رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم؛ درحالى‌كه خداى متعال به هيچ‌يک از اينها توصيه نفرموده به آن ميزان كه دربارهٔ ولايت توصيه كرده است.»

و در اين مورد، روايات از حدّ تواتر فراتر است.

حقيقت مكتب تشيّع، منحصر در ولايت و انقياد بى‌چون و چرا و اطاعت محض از حضرات معصومين عليهم الصّلاة و السّلام است؛ و

---

[1] الكافى، ج ۲، ص ۱۸.

ظهور این مکتب و تبلور مبانی آن، در إحیای ذکر و ابراز مراتب مودّت و محبّت به خاندان رسالت تحقّق می‌یابد.

لزوم حفظ حریم و حدّ و حدود مقام ولایت و امامت، در مکتب تشیّع

در مکتب تشیّع حریم و حدود مقام ولایت و منصب امامت باید کاملاً مورد توجّه قرار گیرد، و هیچ فرد دیگری از هر طبقه و مرتبه نباید در این حریم و حرم داخل شود. تعابیر و کلماتی که در شرح و بیان احوال بزرگان و زعمای دین به‌کار می‌رود باید به‌طور کلّی با اصطلاحات و واژه‌ها و عبارات مستعمله در مورد ائمّهٔ هدیٰ علیهم السّلام تغایر و تمایز ماهوی داشته باشد، که خدای نکرده تساهل و تسامح در این مسئله موجب سخط و غضب ولی‌نعمت ما و خدای متعال خواهد شد.

تبیین مسئلهٔ امامت معصوم علیه السّلام و امتیاز او با سایر افراد باید سرلوحهٔ شعائر و مبانی تشیّع قرار گیرد؛ و این مسئله برای عموم، چه مسلمین و چه غیر آنان، روشن و مبرهن گردد که مقام و موقعیّت امام معصوم علیه السّلام ماورای اندیشه و توهّمات بشری قرار دارد، و

هیچ فردی را نمی‌توان به او مقایسه نمود. و وصول به مرتبه و درجهٔ امام علیه السّلام از طوق و طاقت افراد بشر خارج است، مگر آن عدّهٔ قلیل که با قدم راسخ و همّتی عالی و عزمی متین و مجاهدات پیوسته و سلوک مسیر إلی‌الله حجب ظلمانی و نورانی نفس را طی نموده، با وصول به مرتبهٔ ولایت و تجرّد، در نفس امام علیه السّلام فانی و مندک گردیده‌اند، که از اینان به عرفای بالله و صاحبان ملک ولایت و حائزان مرتبهٔ تجرّد مطلق و فناءِ فی‌الله تعبیر می‌شود؛ و باقی افراد در مراتب مادون به حسب سعهٔ وجودی و ادراکی خود قرار دارند.

در مکتب تشیّع، همه چیزْ امام معصوم است و بس! و حدیث

شریف نبوی: «**إنّی تارکٌ فیکُم الثَّقَلَینِ، کتابَ اللهِ و عِترَتی؛ و إنَّهما لن‌یَفترِقا حتّیٰ یَرِدا علَیَّ الحَوضَ**»[1] ناظر به این لطیفه می‌باشد.

کتابُ‌اللهِ ناطق که همان نفس مقدّس و ملکوتی امام معصوم می‌باشد، ناظر به دو جنبهٔ تعلیمی و تربیتی حقایق قرآن کریم است و بدون آن، تمسّک به قرآن جز گمراهی و ضلالت ثمره‌ای به‌بار نخواهد آورد. مشکلی که برادران اهل سنّت ما با آن مواجه می‌باشند نسیان این نکتهٔ حیاتی، و رها نمودن زمام امور دین و دنیای خود، و سپردن کشتی طوفان‌زده به دست امواج هولناک فِتن و گرداب‌های مخوف زمانه است. تسلیم و تفویض زمام دین به دست افرادی همچون أبوحنیفه و غیره و حذف أئمّهٔ هدیٰ صلوات الله علیهم أجمعین، که خدای متعال فقط و فقط اینان را لایق و قابل برای هدایت و دلالت خلق دانسته است، ثمره‌ای جز حیرت و سرگشتگی در امور دین و دنیای آنان نخواهد داشت. و همین مسئله برای شیعه نیز صادق است؛ اگر ما ذرّه‌ای از این مسیر منحرف گردیم

---

[1] حدیث شریف ثقلین بیش از حدّ تواتر است؛ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این حدیث شریف، رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹۳ ـ ۳۰۵.

و بخواهیم خودسرانه مسیری جدای از مسیر و ممشای اهل بیت عصمت و طهارت بپیماییم، و از فرامین و دستورات نورانی آنان به خواست خود و سلیقهٔ شخصی و رعایت مصالح دنیوی سر باز زنیم، به همان مهلکه و خسرانی دچار خواهیم شد که سایر فرق مسلمین به آن گرفتار شدند.

قیام سیّدالشّهدا علیه السّلام حیاتی‌ترین شاخص حقّ و باطل

مسئلهٔ قیام حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام و شهادت آن بزرگوار در فرهنگ تشیّع به عنوان حیاتی‌ترین شاخص حقّ و باطل برای انسان در

جمیع مراتب و مراحل تکاملی آن قرار دارد، و هیچ فردی را در هیچ مرتبه‌ای گزیر و گریزی از اتّباع و پیروی آن حضرت در تمام مراحل و موقعیّت‌های مختلف این حرکت، چه قبل از عاشورا و چه پس از آن، نمی‌باشد؛ زیرا این واقعه با ویژگی‌های خود، یک حادثهٔ استثنائی در طول تاریخ بشریّت است که خلق آن توسّط یک امام معصوم علیه السّلام تحقّق پیدا کرده است، نه یک فرد عادی و یا یک عالِم عادی.

دیدگاه فرهنگ شیعه نسبت به واقعهٔ عاشورا با سایر دیدگاه‌ها نسبت به این قضیّه، یک تفاوت ماهوی و اساسی دارد؛ و به قول مولانا:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من ❊❊❊ وز درون من نجُست اسرار من[1]

مظلومیّت حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام در فرهنگ تشیّع این نیست که گروهی از خدا بی‌خبر با یورش بر عدّه‌ای از ذراری و اولاد پیامبر، آنان را از دم تیغ گذراندند و از بزرگ و کوچک، حتّی طفل شیرخوار نگذشتند؛ و پس از

[1] مثنوی معنوی، دفتر اوّل.

شهادتشان، اهل بیت رسول خدا را با آن وضع فجیع و شرم‌آور، از این شهر به آن شهر در شوارع و ملأِ عام به اسارت و غل و زنجیر کشاندند، و کردند آنچه را که تاریخ از ذکر آن به شرم آید!

مظلومیّت سیّدالشّهدا در این است که کسی به حقیقت و روح و جان این حادثه پی نبرده، و از جاهل و عامی تا عالم و خبیر، همه و همه این واقعه را از دریچهٔ نفس و روح آشفته و ناخالص و افکار کودکانهٔ خود تفسیر و توجیه می‌کنند.

دیدگاه احساسی افراد عامی به واقعهٔ عاشورا و تحلیل آن

عامی، این حادثه را به عنوان یک حادثهٔ دل‌خراش و جان‌گداز می‌نگرد، و از این روی بر سر و سینهٔ خود می‌کوبد و اشک ماتم بر این مصیبت از دیدگان می‌افشاند. و به‌طور کلّی نکات عاطفی و احساسی این حادثه آن‌چنان چشم و گوش و حواسّ او را به خود معطوف نموده است که دیگر مجالی برای تأمّل و تفکّر در جنبهٔ حیاتی و اساسی این واقعه که بر آن اساس، تکوّن و تشکّل و هویّت واقعهٔ کربلا نشئت گرفته است، باقی نمی‌گذارد.

تحلیل و بررسی تاریخ عاشورا به عنوان واقعه‌ای احساسی و رنج و اَلَم ظاهری، که در یک طرف آن فرزند رسول خدا با اهل و عیالِ بی‌پناه خود و عدّه‌ای قلیل از اصحاب و یاران مخلص، و در طرف دیگر یزید پلید و دنیا باوران ستم‌پیشه و غدّار که در لشکری انبوه برای هدم و محو نه مکتب رسول الله و مکتب ولایت، بلکه برای قتل و نهب شخص آن حضرت و اهل بیتش قرار گرفته است، ظلمی است فاحش و گناهی است نابخشودنی که صاحب این مصیبت با تمام وجود خود از آن مبرّی و منزّه است.

حادثهٔ عاشورا هرچه بود و در هر بُعد از جنایت و وقاحت قرار داشت بالأخره سپری شد، و گریه و ماتم بر امری که صدها سال از وقوع آن گذشته است چه دردی را دوا می‌کند و چه نیازی را بر طرف می‌نماید؟ و آیا این‌همه تأکیدات و دستورات متوافر و متکاثر از حضرات معصومین علیهم السّلام بر اقامهٔ مجالس عزا و مصیبت و گریه بر مصائب سیّد و سالار شهدا و اهل بیت مظلومش، فقط برای این جهت بوده است؟ یا اینکه مقصود و منظور، چیز دیگری است؟

فاصله گرفتن مجالس عزاداری سالار شهیدان از مبانی اصیل خود

و لذا می‌بینیم که متأسّفانه امروز مسئلهٔ مرثیه و روضه و عزای

حضرت أباعبدالله الحسین أرواحنا له الفداء از صورت منطقی و عبادی خود به جهات اعتباری و وهمیّات دنیوی تغییر مسیر و جهت داده است. هدف و غایت ذاکرین و نوحه‌خوانان بر هرچه پر رنگ و لعاب کردن ظاهری این مصائب متمرکز شده است، و تهییج احساسات مردم ـ به‌خصوص طبقهٔ جوان ـ به هر وسیله و با هر تعبیر و به هر ترفند و جلوه‌ای انجام می‌پذیرد؛ و هرکه در این راه، موفّق‌تر است مطلوب‌تر است. و اگر بخواهیم قدری به خود جسارت دهیم و این مجالس را با مجالس عادی دیگر مقایسه کنیم باید بگوییم: به مجالس تئاتر و هنرپیشگی أشبه است تا به مجالسی که در خور شأن و متانت و منزلت یک امام معصوم علیه السّلام قرار دارد. و هدف از این امور فقط گریهٔ بیشتر و بر سر زدن بیشتر و فریاد زدن بیشتر است و بس!

گویا صاحب عزا و مصیبت به این گریه‌ها و شیون‌های ما به این نحو و این کیفیّت نیازمند است، و به این صورت او را از حالت غربت خارج نموده، لباس عزّت و اقتدار را بر قامت او می‌پوشانیم و مظلومیّت را از دامان او می‌زداییم،

و به او إعلان می‌کنیم: ای حسین! اگر در کربلا یاوری نداشتی که به دفاع از تو برخیزد و حرم تو را در قبال این گرگان بیابان محافظت نماید، اکنون بیا و ببین که این جمع شیفتگان و عاشقانت چگونه در عزای تو فریاد می‌زنند و بر سر و روی خود می‌کوبند و بر عزای تو سرشک ماتم از دیده روان می‌سازند!

سیّدالشّهدا علیه السّلام از این دیدگاه، فقط یک فرد مظلوم و مقهور است که با او به قساوت برخورد شده است، و اگر لشکریان یزید با او به نحو دیگری برخورد می‌نمودند ـ مثلاً آنها را از آشامیدن آب منع نمی‌کردند، و یا طفل شیرخوارش را با تیر جفا به شهادت نمی‌رساندند،

و یا پس از شهادتش به حرم و خیام او یورش نمی‌آوردند و خیمه‌های او را به آتش نمی‌کشاندند، و یا اینکه اهل بیت او را در غل و زنجیر در بیابان‌ها به آن کیفیّت فجیع حرکت نمی‌دادند و... ـ دیگر بهانه و دستاویزی برای این نحو از عزاداری و مصیبت وجود نداشت؛ چونان‌که برای سایر أئمّهٔ هدیٰ علیهم السّلام همچون امام مجتبی و حضرت سجّاد و... چنین نمی‌کنند و در آن مجالس، با یک تعزیه و ذکر مصیبت عادی مجلس را تمام می‌کنند.

بنابراین به خوبی روشن می‌شود که این‌همه شور و احساس و ابراز اندوه و ماتم بر حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام فقط به لحاظ کیفیّت استثنائی او در مسئلهٔ شهادت است، نه به جهت لحاظ مراتب امامت و ظلمی که بر امام علیه السّلام از حیثیّت امامت و ولایت او رفته است، مانند سایر ائمّهٔ ما علیهم السّلام.

البتّه نمی‌توان این نکته را بر عوام خورده گرفت؛ زیرا آنان طبعاً با معارف و اصول اعتقادی اسلام چندان آشنا نمی‌باشند، و طبیعی است که منظر و دیدگاه آنان نسبت به مسائل و حوادث تاریخی از این دریچه که دریچهٔ حسّ و عواطف است، خواهد بود.

دیدگاه حماسی و ظلم‌ستیزی برخی روشنفکران به واقعهٔ عاشورا

و در مقابل این دیدگاه عامیانه، دیدگاهی روشنفکرانه ـ به اصطلاح غیر صحیح امروزی خود ـ نسبت به حضرت أباعبدالله علیه السّلام وجود دارد. دیدگاهی که تمام ظرفیّت و قابلیّت و شخصیّت و شئونات و مراتب کمال و فعلیّت امام علیه السّلام را منحصراً در مسئلهٔ مبارزه با ظلم و ستم دربار امپراطوری و شاهنشاهی بنی‌امّیه، به خصوص یزید پلید می‌داند، و تنها و تنها از این دیدگاه به شخصیّت و شئونات امام علیه السّلام می‌نگرد. و اگر بخواهیم خیلی به این دیدگاه از جنبهٔ سایر

مراتب امام علیه السّلام امتیاز بدهیم، باید سهم سایر ابعاد وجودی او را در مقیاس با مسئلهٔ مبارزه، تنها ده درصد قرار دهیم و نود درصد را صرفاً برای مبارزات او با دستگاه جائر اُموی در نظر بگیریم؛ و شخصیّت آن حضرت را به عنوان یک فرد مبارز و معارض با ظلم و فساد، چونان سایر افرادی که در طول تاریخ به این مسئله پرداختند، مانند کاوهٔ آهنگر و یعقوب لیث و ژاندارک و إقبال و گاندی و غیره که چهرهٔ بارز آنان در مسئلهٔ مبارزه با مفاسد و ستم حکّام و جبابرهٔ زمان مجسّم و مشخّص است، بدانیم.

عدم انحصار ابعاد قیام سیّدالشهدا علیه السّلام فقط در مبارزه با ظلم

از این دیدگاه، امام علیه السّلام را ـ چه سیّدالشّهدا و چه غیر آن حضرت ـ تنها در بُعد مبارزه با رژیم‌های ستم‌کار می‌شناسند نه بیشتر، و برای تثبیت نقاط روشن و بارز امام علیه السّلام در طول زندگی، به دنبال مبارزات او می‌گردند؛ و اگر در صفحات تاریخ به این مسئله برخورد نکنند یا نتوانند به شکل موجّه آن را ارائه دهند، با هزار زحمت و مصیبت مبارزه‌ای را برای او می‌تراشند و آن را با هزار رنگ و لعاب در

معرض افکار عموم قرار می‌دهند، تا مبادا خدای نکرده به‌واسطهٔ فقدان و یا ضعف در این نکتهٔ مهم و حیاتی، نقصانی و ایرادی و خدشه‌ای بر مسئلهٔ امامت و ولایت و زعامت او وارد گردد!!

در این دیدگاه، طبعاً بین ائمّه علیهم السّلام نسبت به این مسئله به میزان شدّت و ضعف آن، اختلاف فاحشی به وجود خواهد آمد، و رتبهٔ سیّدالشّهدا علیه السّلام با برادر اکبر خود، حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام، تفاوت چشم‌گیری خواهد یافت؛ و نعوذ بالله منقصتی که از این باب بر سبط اکبر رسول خدا وارد می‌آید چه بسا مسئلهٔ امامت او را زیر سؤال می‌برد!!

جهالت معترضین به عدم قیام حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام

این دیدگاه حتّی در خود زمان امام مجتبی علیه السّلام وجود داشته است و پس از صلح با معاویه، از طرف نزدیک‌ترین یاران خود مورد اعتراض و تعابیری قبیح و زننده قرار گرفته است.

مظلومیّت آن حضرت را بنگرید که برای دفاع از آرمان و روش خود باید از کلام نبوی که فرمود: «**الحسنُ و الحسَینُ إمامان، قاما أو قَعَدا!**»[1] استعانت بجوید، و بدین‌وسیله خود را از گزند آماج تیرهای سبّ و دشنام و شناعت، آن‌هم توسّط اصحاب و یاران نزدیک خود برهاند.[2]

---

[1] علل الشّرایع، ج ۱، ص ۲۱۱؛ مناقب آل أبی‌طالب، ص ۳۹٤. ترجمه: «حسن و حسین هر دو امام‌اند، چه قیام کنند و چه سکوت نمایند!»

[2] الأخبار الطوال، ص ۲۲۱؛ الأمامة و السّیاسة، ج ۱، ص ۱۸۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۷۵؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ٤، ص ۳۵. علل الشّرایع، ج ۱، ص ۲۱۱ نقل می‌کند:
«أبی‌سعید عقیصا می‌گوید: به حسن بن علیّ بن أبی‌طالب گفتم: ای پسر رسول خدا! چرا با معاویه به سازش و مصالحه پرداختی درحالی‌که مسلّماً می‌دانستی تو بر حق می‌باشی و معاویه بر ضلالت و بطلان؟!
پس او چنین فرمود: "ای أباسعید! آیا من حجّت خدای متعال بر خلقش نمی‌باشم و پس از پدرم امام بر مردم نیستم؟!" گفتم: بلی چنین است!
فرمود: "آیا من همان فردی نیستم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دربارهٔ من و برادرم فرمود: حسن و حسین هر دو امام‌اند، چه قیام کنند و

چه نکنند؟!" گفتم: بلی این‌چنین است!

فرمود: "پس در این‌صورت، من امام هستم اگر برخیزم و امام هستم اگر بنشینم!

ای أباسعید! من به همان دلیلی با معاویه صلح نمودم که رسول خدا قبل از من با بنی‌ضمره و بنی‌اشجع و اهل مکّه هنگام رجوع از حدیبیّه مصالحه نمود؛ درحالی‌که آنان به تنزیل قرآن کافر بودند و اصل آن را انکار می‌کردند، ولی معاویه و اصحاب او به تأویل قرآن (که همان ولایت و امامت امام معصوم علیه السّلام است) کافر می‌باشند و آن را ردّ و انکار می‌نمایند.

ای أباسعید! اگر من از جانب خدای متعال امام بوده باشم، دیگر جایز نیست که شخصی در عمل و رأی من تشکیک کند و آن را به دور از مصلحت و واقع بپندارد (چه آن رأی بر سازش و مصالحه تعلّق بگیرد و یا بر جنگ و ستیز با اهل باطل و گمراهان) اگرچه علّت و دلیل این مسئله بر افراد مخفی باشد و علم به آن نداشته باشند! آیا نمی‌بینی که خضر هنگامی که سفینه را شکافت و جوان نو رس را به

قتل رساند و دیوار را تجدید بنا نمود، مورد اعتراض و پرخاش موسی علیه السّلام قرار گرفت؟ زیرا موسی دلیل این رفتار را نمی‌دانست و هنگامی که خضر حقیقت مطلب را برای او آشکار و روشن نمود، پذیرفت و قبول کرد. و این‌چنین است مسئلهٔ من در سازش با معاویه!

بنابراین اعتراض و پرخاش شما بر عمل من به‌واسطهٔ جهل و نادانی شما است بر اسرار و مصالح امور؛ و اگر من این کار را انجام نمی‌دادم، یک نفر شیعه از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند!"»

و نیز در تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۰ می‌گوید:

«اصحاب آن حضرت به او می‌گفتند: "ای کسی که موجب ننگ و عار مؤمنین گشتی!!"

و او در پاسخ می‌فرمود: "ننگ و عار دنیوی بهتر از عذاب و آتش اُخروی است."

و شخصی به آن حضرت گفت: "سلام بر تو ای ذلیل و خوارکننده مؤمنین!"

و حضرت در پاسخ فرمود: "من مؤمنین را ذلیل نگردانیدم، ولیکن دوست نداشتم شما را در راه سلطنت و حکومت، به باد فنا بدهم!"»

و از همهٔ اینها گذشته، از آنجا که این مسئله در طول بیش از یک هزار سال برای آخرین پیشوا و امام ما، حضرت بقیّة الله الأعظم أرواحنا فداه، اتّفاق نیفتاده است باید گفت که از همه بیشتر، آن حضرت مورد این اشکال و اعتراض قرار خواهند گرفت، و گویا به وظیفهٔ امامت و زعامت خود ـ نعوذ بالله ـ در طیّ این قرون و أعصار، عمل ننموده‌اند!!

این دیدگاه همانند دیدگاه اوّل، ناشی از جهل و عدم شناخت حقیقت

امامت، و مسئله‌ای بدین خطیری را با دید أحول و بیمار نگریستن، و امام را همچو خود دانستن و او را به خود قیاس نمودن، و مشاعر او را در حدّ مشاعر و مدرکات خود تنزّل دادن است؛ نعوذُ باللَه مِن الجهلِ و الضَّلالةِ و البُعد و الغَواية.

ادارهٔ جریان کربلا توسط امام معصوم، تنها دلیل عزّت و اعتبار عاشورا

این طائفه نمی‌دانند که سیّدالشّهدا علیه السّلام قبل از خلق حادثهٔ عاشورا یک امام بود، امام معصوم؛ و ارزش تاریخ عاشورا به حضور یک امام معصوم در آن است، نه یک فرد عادی ولو اینکه به هر مرتبه از مراتب علم و تقوا و تقرّب رسیده باشد. و به عبارت دیگر، این امام معصوم است که به حادثهٔ عاشورا عزّت و شرف و اعتبار و هویّت خاص می‌بخشد، نه اینکه عاشورا برای امام علیه السّلام شرف و عزّت و آبرو آورده است. و اگر در این حادثهٔ عظمیٰ هر فرد دیگری، با هر هویّت و شخصیّتی که باشد، زمام امور را به دست می‌گرفت و ادارهٔ این جریان را به عهده می‌گرفت، دیگر عاشورا عاشورا نبود؛ بلکه واقعه‌ای بود مانند سایر وقایع و حادثه‌ای بود همچون سایر حوادث بی‌شمار

تاریخ که در آن به عدّه‌ای به ناحقْ ظلم و ستم رفته است و آنان مقهور و منکوب عدّه‌ای ستم‌کار و جنایت‌کار بوده‌اند.

از اینجاست که ما درمی‌یابیم در هیچ عصری هیچ واقعه‌ای را به واقعهٔ عاشورا نباید قیاس نمود، و خدای نکرده تعابیری که حاکی از یک نوع وحدت و مشابهت بین این وقایع با واقعهٔ عاشورا به وجود می‌آورد نباید به کار بست، و از حدود تعیین شده توسّط حضرات معصومین علیهم السّلام نباید تجاوز نمود.

در این تصوّر نابجا و غلط نسبت به ساحت مقدّس حضرت مولَی الکونین، أبی‌عبدالله الحسین علیه السّلام، حقیقت و شئون امامت بتمام معنی‌الکلمة، و کیفیّت ربط امام با مبدأ أعلیٰ، و وساطت او بین ذات حقّ

متعال و بین سایر مخلوقاتش ـ از مُبدَعات و مجرّدات و عالم طبع و مادّه ـ و تدبیر تکوینی در همهٔ نفوس اشیاء، و قوام حیات اشیاءِ مُلکی و ملکوتی به نفس قدسی آن حضرت، و ایصال همهٔ مراتب تعیّنات به اصل و حقیقت خود تکویناً و واقعاً، به‌طور کلّی فراموش شده است.

تبعیّت از ارادهٔ حضرت حق به‌عنوان ملاک دعوت امام علیه السّلام به جهاد یا به صلح

امام علیه السّلام قلب عالم امکان، و سرّ حقیقت تنزّل فیض پروردگار در عوالم مادون ذات حق است. مشیّت و تقدیر ارادهٔ الهی توسّط نفس امام علیه السّلام در جمیع عوالم، ساری و جاری است. در آنجا که ارادهٔ حق بر قیام تعلّق گیرد، قیام می‌کند ولو اینکه یک نفر همراه و همگام با او نباشد؛ و در آنجا که ارادهٔ حق بر سکوت و سکون تعلّق پذیرد، از خود اظهار سلیقه و رویّه نمی‌کند گرچه تمامی خلایق پشت سر او در حال انقیاد و اطاعت باشند. او از خود گذشته است و به حق پیوسته است و دیگر از پیش خود نظری ندارد، و فکری سوای اراده و مشیّت حق در مخیّلهٔ او خطور نمی‌کند؛ فعل او فعل حق است، و بر فعل حق ایراد و اعتراضْ

جایی ندارد.

سکوت امام مجتبی علیه‌السّلام به همان اندازه مورد رضا و مشیّت حق است که قیام سیّدالشّهدا علیه‌السّلام، بدون یك ذرّه و یا سر سوزنی اختلاف و تفاوت. و اگر جز این باشد، در فعل حق قبح و شناعت به‌وجود می‌آید؛ تعالَی اللَهُ عن ذلك علوًّا کبیرًا.

و تا انسان به این حقیقت نرسد دائماً در حال شکّ و تردید و نوسان و اعتراض و ایراد اشکالات واهی و پوچ نسبت به امام معصوم علیه السّلام بسر خواهد برد؛ و در هر موقعیّتی و مناسبتی ـ بسته به حوادث و جریانات مناسب و یا نامناسب آن موقعیّت ـ حکمی و قضاوتی به مقتضای فهم ناقص و توهّمات و تخیّلات خود نسبت به فعل امام علیه السّلام خواهد نمود، و دائماً دچار تناقض و تضادهای

متولّدهٔ از جریانات مشابه در زمینه‌ها و ظروف متفاوت خواهد گردید.

و از اینجا به این حدیث شریف نبوی می‌رسیم که فرمود: «الحسنُ و الحسینُ إمامان، قاما أو قَعَدا!»

یک فرد شیعه به مقتضای فرهنگ اصیل و ناب خود اوّل باید امام را بشناسد، آنگاه به افعال و کردار او توجّه نماید. و لذا مشاهده می‌کنیم بسیاری از بزرگان عصرِ امام علیه السّلام، همچون برادر گرامی آن حضرت، جناب محمّد حنفیّه،[1] و یا عبدالله بن جعفر طیّار،[2] و اُمّ‌سلمه زوجهٔ مرضیّهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم[3] و دیگران[4]، آن حضرت را از اقدام بر قیام برحذر می‌داشتند، امّا آن حضرت توجّهی به نصایح و توصیه‌های آنان نفرمود. درحالی‌که مشابه همین واقعه برای فرزند حضرت سجّاد علیه السّلام، جناب زید بن علیّ بن الحسین اتّفاق افتاد و امام باقر علیه السّلام او را از قیام

---

[1] وقعة الطّف، ص ۸۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ۳٦٤.

[2] بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ۳٦٦.

[3] همان، ص ۳۳۱.

[4] همان، ص ۳٦٤.

علیه بنی‌مروان برحذر داشت، ولی او نپذیرفت و آن حضرت را متّهم به ترس و عدم جرئت علیه ظلم و ستم خلفا نمود؛ و در نتیجه پس از یک نبرد سخت که بین او و لشکریان بنی‌مروان در حومهٔ کوفه رخ داد، به شهادت رسید و جسدش چهار سال بر بالای دار نمودار بود.[1]

اگر قرار است امام علیه السّلام همیشه دعوت به جهاد و معارضه علیه ظلم کند، پس چرا امام باقر علیه السّلام این کار را نکرد؟! و اگر قرار بود سیّدالشّهدا همیشه معارضه و مبارزه با ظلم را سرلوحهٔ برنامهٔ تربیتی و دینی و اجتماعی خود قرار دهد، پس چرا به مدّت ده سال به حکومت معاویهٔ پلید ـ لعنة الله علیه ـ تن در داد و علیه او اعلان جنگ نکرد؟!

و اگر گفته شود که: زمانه و شرایط اجتماعی برای یک‌هم‌چنین قیامی مساعد نبوده است، باید نتیجه گرفت: پس فرق بین دو امام گذاردن، و یکی را فطرتاً و ذاتاً طالب صلح و آرامش و سکوت، و دیگری را مبارز و مجاهد و معارض دانستن، اشتباهی است فاحش و خطائی است غیر مقبول، که ناشی از جهل و نادانی ما به

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۳۵٦.

حقیقت امامت و ولایت است؛[1] و به قول مولانا جلال‌الدّین بلخی:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر ❊❊❊ گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

جمله عالم زین سبب گمراه شد ❊❊❊ کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

همسری با انبیا برداشتند ❊❊❊ اولیا را همچو خود پنداشتند

این ندانستند ایشان از عَمی ❊❊❊ هست فرقی در میان بی‌منتها

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر در رابطه با مسئلهٔ اختلاف نفوس و أعمال در ائمّه طاهرین علیه السّلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۸۱ ـ ۲۹۰.

هر دو گون زنبور خوردند از محل *** لیک شد

زان نیش و زین دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب *** زین یکی

سرگین شد و زان مشک ناب

هر دو نی خوردند از یک آب‌خور *** آن یکی

خالی و این دیگر شکر[1]

صد هزاران این‌چنین اشباه بین *** فرقشان هفتاد

ساله راه بین[2]

اشتباه ما در این است که می‌آییم فعل امام معصوم را با فعل عادی و پر از غلط و خطای خود مقایسه می‌کنیم. خیال می‌کنیم چون امام در فلان مقطع و فلان شرایط قیام کرد، پس هر کس دیگری می‌تواند این کار را انجام دهد؛ و یا اگر در فلان مسئله سکوت کرد، باید در همه جا ما هم سکوت کنیم؛ و یا اگر فلان سخن را در برهه‌ای بر زبان آورد، ما هم مُجاز به همان قول و کردار خواهیم شد. و کلام معصوم را فراموش کرده‌ایم که فرمودند: «لا یُقاسُ بِنا أحدٌ؛[3] هیچ فردی را نمی‌توان به ما قیاس و

---

[1] طبع میرخانی: پر از شکر.

[2] مثنوی معنوی، دفتر اوّل.

[3] عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ۲، ص ٦٦؛ علل الشّرایع، ج ۱، ص

تشبیه نمود!»

حادثهٔ کربلا با آن عظمت، فقط قطره‌ای از بحار فیضان حضرت سیّدالشّهدا

سیّدالشّهدا فقط در حادثهٔ کربلا تعریف و تفسیر نمی‌شود؛ حادثهٔ

۱۷۷؛ معانی الأخبار، ص ۱۷۹؛ الإختصاص، ص ۱۳؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمّة، ج ۱، ص ۳۰؛ ذخائر العقبی، ص ۱۷؛ کنز العمّال، ج ۱۲، ص ۱۰٤؛ ینابیع المودّة، ج ۱، ص ٤٥۹.

کربلا یکی از هزاران هزار جلوه و ظهور اوست. مسئلهٔ کربلا با آن وسعت و عظمت و مراتبی که دارد ـ که حتّی در تصوّر و تخیّل کسی نمی‌گنجد ـ، باز در مقایسه با منصب امامت و ولایت و شئونات یک امام معصوم علیه السّلام یمی است از اقیانوس، و قطره‌ای است از بحار رحمت و فیضان امام علیه السّلام.

اگر سیّدالشّهدا علیه السّلام دارای افکاری همچو افکار ما، و روشی همچو روش و ممشای ما می‌بود، در همان هنگام که در مکّهٔ معظّمه بسر می‌برد و شنیده بود که یزید عدّه‌ای را برای إغتیال و ترور او فرستاده است،[1] در مکّه می‌ماند و شهادت خود را با ریختن خون خود در حرم الهی و بیت‌اللهالحرام رقم می‌زد، تا بدین‌وسیله قباحت و وقاحت شخصیّت یزید پلید را هرچه بهتر و بیشتر به همهٔ عالم اعلان کند و بگوید: این سفّاک جنایت‌پیشه آن‌قدر وقیح و بی‌شرم است که حاضر است حتّی به قیمت هتک حرم امن الهی و مهبط وحی، خون فرزند رسول خدا را بریزد و از هیچ ستم و ظلمی إباء نداشته باشد.

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ٦٧؛ مقتل الحسین علیه السّلام، المقرّم، ص ١٦٨.

ولی باید دانست که سیّدالشّهدا قبل از هر چیز یك امام است؛ آن‌هم امام معصوم که: «**الَّذينَ أذهَبَ اللَهُ عَنهُم الرِّجْسَ أهلَ البيتِ و طَهَّرَهُم تَطهيرًا.**»[1] و برای او احترام بیت‌اللَه‌الحرام و حفظ حرمت و حریم کعبهٔ

معظّمه و خانهٔ خدا، از این مقصدْ مهم‌تر و ارزشمندتر است. او در هر حادثه و پدیده‌ای، اوّل خدا را می‌بیند و آخر نیز خدا را می‌بیند؛ به‌عکس ما که اوّل خود را می‌بینیم و شئونات و شخصیّت خود را، و بعد با یک رنگ و لعاب الهی می‌خواهیم فعل و عمل خود را به او مرتبط کنیم، و خدا را به عنوان سپر بلا برای پیشبرد مقاصد و اهداف خود به کار گیریم. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

و یا همچون حضرت مجتبی علیه السّلام که به برادرش سیّدالشّهدا علیه السّلام وصیت فرمود: «راضی نیستم که قطره خونی در تشییع جنازه من

---

[1] اقتباس از سوره أحزاب (۳۳) آیه ۳۳. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۲۲۰: «آنان که خداوند از ایشان هرگونه رجس و پلیدی را برده است و به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانده است.»

ریخته شود».[1] و این است فرق بین امام علیه السّلام و غیر امام از سایر افراد!

و در اینجاست که دیگر حادثهٔ کربلا صورت دیگری به خود می‌گیرد و از سایر حوادث مشابه، ممتاز و جدا می‌گردد. حادثه‌ای با ویژگی‌های خاصّ خود که رهبری آن را یک امام معصوم علیه السّلام به عهده گرفته است؛ امامی که با هر نفسش و با هر کلامش و با هر قدمش و با هر کردارش، مظهر بروز و ظهور اسمی از اسماءِ کلّیهٔ الهیّه است، و در هر جلوه‌اش جلوهٔ ذات سرمدی نمودار است. و اوست که برای ابد باید اُسوه قرار گیرد؛ زیرا او خدای مجسَّم و مجسَّد است، و عبد باید از خدا اطاعت و انقیاد داشته باشد نه از کس دیگر. و از این رو است که حادثهٔ عاشورا اسوه و الگو است، نه فقط در مورد جنگ و مبارزه‌اش، بلکه در هر دقیقه‌اش و هر لحظه‌اش و در هر طور و جریانش.

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۷:
«لمّا حَضَرَتِ الحسنَ علیه السّلام الوَفاةُ، اسْتَدْعیٰ الحُسینَ بنَ علیٍّ علیهما السّلام و قال: "یا أخی ... و باللهِ أُقْسِمُ عَلیکَ أنْ تُهریقَ فی أمْری مِحْجَمَةَ دَمٍ... ."»

سیّدالشّهدا را باید در تمام لحظات حیات مشاهده نمود؛ در دوران طفولیّت، در دوران جوانی و شباب، در دورانی که با برادر بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السّلام در مدینه بسر می‌بردند، و در دورانی که تحت حکومت جائرانهٔ معاویه روزگار می‌گذراندند، و پس از آن تا لحظهٔ شهادت را تماماً و تماماً باید در یک رشته و یک نسق مورد تفسیر و مداقّه قرار داد.

و لذا می‌بینیم که از تمامی معصومین علیهم السّلام نسبت به واقعهٔ عاشورا سخن به میان آمده است، و همهٔ آنها به شیعیان در إحیای این واقعهٔ عظمیٰ و منحصر به فرد تاریخ، توصیه‌ها و تأکیدهای بلیغ فرموده‌اند. با اینکه از صدر اسلام تا آن زمان و پس از آن، وقایعی مشابه در جهاد با کفّار و مشرکین و یا در معارضه و مقابله با حکّام و خلفاءِ جور، افراد بسیاری به فیض شهادت نائل آمده‌اند؛ امّا آنچه را که دربارهٔ شخصیّت‌های این حادثه گفته شده است با آنان تفاوت چشم‌گیری داشته است.

دیدگاه حق و تفسیر صحیح از قیام حضرت سیّدالشّهدا

آنچه در این نهضت باید مورد توجّه قرار گیرد، و به نظر می‌رسد هر دو دیدگاه نسبت به آن غفلت ورزیده‌اند، جهت‌گیری و هدف این قیام و انقلاب است. در دیدگاه دوّم، آنچه بیش از همه‌چیز در این نهضتْ شاخص و بارز است ـ به‌طوری‌که سایر مسائل و مبانی فکری و اعتقادی را تحت‌الشّعاع قرار داده است ـ مبارزه با ظلم و ستم حکومت جائرهٔ بنی‌امیّه و مخالفت با خلافت یزید است؛ و این مسئله به عنوان اصل و هدف در این قیام به چشم می‌خورد. امّا در دیدگاه حق و تفسیر صحیح از این نهضت، موضوع معارضه و مخالفت با خلافت جائرانهٔ بنی‌امیّه، به عنوان مقدّمه و مَعبری برای وصول به قیام به شعائر دین و إحیای سنن و إعلاءِ رایت توحید و معرفت است.

پس غرض اصلی و مقصد امام علیه السّلام إحیای احکام و قوانین منسیّه در سنّت جدّش و پدرش می‌باشد و بس، نه چیز دیگر! نه چون حکومت‌های جائرانه و غاصبانهٔ به ظاهر اسلامی، چون خلفاءِ ثلاثه و بنی‌امیّه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس، که هدف و مقصد أقصای آنان کشورگشایی و توسعهٔ قلمرو حکومت و استیلاءِ بر مال و جان و ناموس رعایا و استلاب اموال و غنائم ملل می‌باشد.

در سایر حکومت‌های اسلامی گرچه شعار، شعار توسعه و تبلیغ اسلام است، امّا آنچه در باطن و ضمیر سردمداران و زعمای آنان می‌گذرد، همان چیزی است که گفته شد و غیر از آن، هدفی و مقصودی در سر ندارند و سودایی در ضمیر نمی‌پرورانند. و از اینجاست که ما می‌گوییم: شیعه فقط باید به عاشورا نظر بیندازد و عاشورا را الگو برای تمام حرکات و سکنات و صلح‌ها و ستیزها و تندروی‌ها و کندروی‌ها و اقدامات و احتیاطات خود قرار دهد. و آنان که با چشمان دو بین و أحول خود بین این دو امام، حضرت مجتبی و سیّدالشّهدا علیهما السّلام تفاوت می‌اندازند، سخت در اشتباه و ضلالت افتاده‌اند و در حقّ این دو بزرگوار راه جفا و ستم پیموده‌اند.

کلام امام حسین علیه السّلام در بیان هدف از قیام عاشورا

خود آن حضرت در وصیّتش به محمّد بن حنفیّه هنگام خروج از مدینه می‌فرماید:

إنّی لم أخرُجْ أشِرًا و لا بَطِرًا و لا مُفسِدًا و لا ظالمًا! و إنّما خَرجْتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی أُمّةِ جدّی محمّدٍ صلّی اللَه علیه و آله؛ أُریدُ أن آمُرَ بالمعروفِ و أنهیٰ عنِ المنکر، و أسیرَ بسیرةِ جَدّی و سیرةِ أبی علیّ بنِ أبی‌طالبِ علیه‌السّلام.[1]

«من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج، و نه از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! بلکه خروج من برای اصلاح امّت جدّم محمّد صلّی الله علیه و آله می‌باشد؛ من می‌خواهم امر به معروف نمایم و نهی از منکر کنم و به سیره و سنّت جدّم، و آیین و روش پدرم علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام رفتار کنم.»[2]

بدیهی است در یک‌چنین شرایطی، هدف و غایت أقصای از خلقت و تربیت، که وصول به معرفت حضرت حق و طلوع خورشید ولایت بر

---

[1] بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٢٩؛ نفس المهموم، ص ٦٩.

[2] لمعات الحسین علیه السّلام، ص ١٦.

نفوس و قلوب بندگان است، محقّق خواهد شد. و این همان چیزی است که سیّدالشّهدا در حادثهٔ عاشورا به دنبال آن حرکت کرد؛ چنانچه خود حضرتش در این‌باره می‌فرماید:

خطبهٔ حضرت سیّدالشّهدا راجع به معرفت خدا و امام جهت وصول به غایت خلقت

أيّها النّاسُ! إنّ اللهَ ما خَلَقَ خَلْقَ اللهِ إلّا لِيَعرِفوه؛ فإذا عَرَفوه عَبَدوه، و استَغْنوا بِعبادتِه عن عبادةِ ما سِواه.

فقال رجلٌ: يابنَ رسولِ اللهِ! ما معرِفةُ اللهِ عَزّوجلَّ؟

فقال: معرفةُ أهلِ كلِّ زمانٍ، إمامَهُ الّذى يجِبُ عليهم طاعَتُه.[1]

«ای مردم! به‌درستی‌که خداوند، خلق خود را نیافریده است مگر از برای آنکه به او معرفت و شناسایی پیدا کنند. پس زمانی که او را بشناسند، در مقام بندگی و عبودیّت او برمی‌آیند، و به‌واسطهٔ عبادت و بندگی او از عبادت و بندگی غیر او از جمیع ماسوىٰ، مستغنی می‌گردند.

---

[1] إحقاق الحق، ج ١١، ص ٥٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٥، ص ٣١٢؛ ج ٢٣، ص ٨٣، با قدری اختلاف.

در این‌حال مردی گفت: ای پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزّوجلّ چیست؟

حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند.»[1]

و همین امتیاز و ویژگی است که موجب شده است شیعه مسئلهٔ عزاداری و اقامهٔ مجالس ذکر أباعبدالله علیه السّلام را برای همیشه به عنوان یک شعار حفظ نماید، و از طرف معصومین بر آن تأکید شده باشد.

گرچه اقامهٔ مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام ـ چه در موالیدشان و چه در شهادتشان ـ به عنوان یک سنّت و دستور در فرهنگ تشیّع جای خود را دارد، امّا إقامهٔ مجالس عزای سیّد و سالار شهدا، حضرت أباعبدالله علیه السّلام در این میان از ویژگی خاصّی برخوردار است؛ و همهٔ معصومین علیهم السّلام بلا استثناء، شیعیان را موظّف و مأمور به اقامهٔ مجالس عزای آن حضرت نموده‌اند.

فرمایش امام صادق در تشرّف به زیارت اربعین سیّدالشّهدا علیهما السّلام

أبومحمّد هارون بن موسی تَلعُکبری با سند

---

[1] لمعات الحسین علیه السّلام، ص ۱۱.

متّصل خود از صفوان بن مهران روایت می‌کند که امام صادق علیه السّلام به او فرمودند:

وقتی که خورشید در روز اربعین سیّدالشّهدا علیه السّلام بالا آمد و ساعتی از روز سپری گشت، زیارت می‌کنی آن حضرت را و می‌گویی: «السَّلامُ عَلیٰ وَلیِّ اللهِ و حَبیبِه ... .»[1]

چهل روز خون گریستن آسمان در ماتم امام حسین علیه السّلام

و نیز در کتاب کامل الزّیارات جعفر بن محمّد بن قولویه با سند متّصل خود از زرارة، از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

[1] الإقبال، ج ۳، ص ۱۰۱؛ مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۷۸۸.

ای زراره بدان! تحقیقاً آسمان به مدّت چهل روز بر حسین علیه السّلام خون گریست، و زمین به مدّت چهل روز تیره و تار گشت، و خورشید به مدّت چهل روز با کسوف و حالت خون‌رنگ به اندوه و ماتم نشست، و کوه‌ها قطعه قطعه گشت و دریاها به تلاطم درآمد، و ملائکه تا چهل روز بر حسین علیه السّلام گریستند، و هیچ زنی از ما خضاب ننمود و روغن و سرمه استفاده ننمود تا زمانی که سر عبیدالله بن زیاد را برای ما فرستادند.[1]

و نیز با سند خود از جابر، از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

آسمان پس از حضرت یحیی بن زکریّا، جز بر حسین بن علی علیهما السّلام نگریست. و بر حسین به مدّت چهل شبانه‌روز آسمان به گریه در آمد.[2]

و نیز در کامل الزّیارات با سند متّصل از عبدالخالق، از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که در تفسیر آیهٔ شریفه راجع به حضرت یحییٰ علیه السّلام: ﴿لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا﴾؛[3] «ما قبل از او بر کسی این اسم را نگذاردیم»،

---

[1] کامل الزّیارات، ص ۸۰.

[2] همان، ص ۹۰.

[3] سوره مریم (۱۹) آیه ۷.

فرمودند:

اسم حسین علیه السّلام اختصاص به آن حضرت دارد و کسی قبل از آن حضرت مسمّا به این اسم نبوده است، و نیز یحییٰ بن زکریّا از این جهت مانند سیّدالشّهدا علیه السّلام می‌باشد و کسی قبل از

او به این اسم نامیده نشده است؛ و آسمان بر مرگ کسی نگریست مگر بر آن دو که به مدّت چهل روز به طول انجامید.[1]

و روایات در این باب بیش از این مقدار می‌باشد که جهت عدم تطویل، از ذکر آن صرف نظر گردید.

[1] کامل الزّیارات، ص ۹۰.

فصل سوّم : اختصاص «اربعین» به سیّدالشّهدا علیه السّلام شعار شیعه است

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

اختصاص «اربعين» به سيّدالشّهدا عليه السّلام، به عنوان شعار شيعه

يكى از شعائر مختصّ شيعه كه در هيچ مكتب و ملّتى نظير و مشابهى براى او نمى‌توان يافت، مسئلهٔ اربعين حضرت أباعبدالله الحسين عليه السّلام است؛ و اين از اختصاصات فرهنگ تشيّع است. زيارت مخصوصهٔ آن حضرت در روز اربعين، شعار مخصوص شيعه است و براى هيچ فردى از ساير معصومين عليهم السّلام، حتّى براى رسول اكرم صلّى الله عليه و آله و سلّم اين مسئله وجود ندارد. زيارت حضرت سيّدالشّهدا عليه السّلام در روز اربعين و اقامهٔ مجلس عزا براى آن حضرت، فقط و فقط اختصاص به ايشان دارد!

علامت ايمان و شعار شيعه بودن زيارت اربعين در روايت امام حسن عسكرى عليه السّلام

در كتاب إقبال، سيّد بن طاووس با إسنادش به أبى‌جعفر طوسى، و او با إسنادش به امام حسن عسكرى عليه السّلام روايت مى‌كند كه آن حضرت فرمودند:

عَلاماتُ المؤمنِ خَمسٌ: صَلَاةُ إحدىٰ و خَمسينَ، و زيارةُ الأربعينَ، و التَّخَتُّم بِاليَمينِ، و تَعفيرُ

الجَبينِ، و الجَهْرُ بِبسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ.[1]

«نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: اوّل: نماز پنجاه و یک رکعت (واجب و نافله در طول شبانه‌روز)؛ دوّم: زیارت اربعین حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام؛ سوّم: انگشتر در دست راست نمودن؛ چهارم: پیشانی بر خاک گذاردن؛ پنجم: بلند گفتن بسم الله الرّحمن الرّحیم در نمازهای جهریّه (صبح، مغرب و عشاء).»

زیارت حضرت سیّدالشّهدا در روز اربعین از مختصّات شیعه می‌باشد، و امام حسن عسکری علیه السّلام آن را به‌عنوان شعار و علامت شیعه بیان فرموده‌اند؛ چنانچه سر بر خاک گذاردن، و بسم الله را بلند گفتن، و نوافل را طبق دستور ائمّه معصومین علیهم السّلام بجای آوردن، و انگشتر در دست راست نمودن نیز از اختصاصات شیعه است.

از بین رفتن مسئلهٔ شعار شیعه بودن «اربعین» در میان شیعیان امروزی

متأسّفانه امروزه مسئلهٔ اربعین از دایرهٔ شعار تشیّع و ویژگی‌های او پا فراتر نهاده، و به سایر

---

[1] إقبال الأعمال، ج ۳، ص ۱۰۰.

افراد از هر طبقه و هر مرتبه سرایت نموده است، و به‌عنوان یک سنّت و روش تخلّف ناپذیر و عادت حتمیّه در بین شیعه درآمده ـ چیزی که حتّی در بین سایر افراد از ملل اسلام، وجود ندارد ـ و خصوصیّت این موضوع و انتسابش به حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام طبعاً از میان رفته است. و این موضوعی است که قطعاً مخالف با مبانی مکتب تشیّع و اصول معتقدهٔ مذهب و رِضای اهل بیت علیهم السّلام است.

امتیاز شیعه در پیروی و اطاعت و انقیاد بی‌چون و چرا از امام معصوم است؛ نه چون سایر فِرق اسلامی که با کنار نهادن یکی از دو رکن اساسی ثقلین، یعنی عترت رسول خدا، و گرایش به افراد و اشخاص دیگر، طبعاً مسیر و ممشای خود را از شاه‌راه سعادت و فلاح به بوادی ضلالت و غوایت و مهالک موبقه منحرف نمودند، و با دخالت دادن قیاسات و استحسانات و سلیقه‌های شخصی، به‌کلّی مسیر دین و

حیات خود را بر توهّمات و تخیّلات و خرافات بنا نهادند، و زمام امور دین و دنیای خود را به دست جهّال و معاندینی چون أبوحنیفه و غیره بسپردند، و خسران دنیا و آخرت را برای خود اختیار و انتخاب نمودند.

بنابراین رمز فلاح و رستگاری شیعه در متابعت او از سنن و دستورات ائمّهٔ خود می‌باشد و بس! و او هرگز حق ندارد در دستورات و مبانی القاءشده از طرف زعمای معصومین علیهم السّلام دخل و تصرّفی بنماید و از حدود تعیین‌شده در قضایا و موضوعات عبادی و اجتماعی، قدمی فراتر بگذارد، که اگر بگذارد، به همان خسارت و مهلکه دچار خواهد گشت که سایرین در آن مهالک گرفتار آمدند.

شیعه نباید خودسرانه عمل کند و از پیش خود حکمی را کم و زیاد کند؛ و تمام چشم و گوش و حواسّش باید متوجّه مرام و مبانی ائمّهٔ خود باشد، و به تلقینات و إلقائات عوام توجّه نکند، و برای خوش‌آمدن عوام‌ْاز اصول موضوعهٔ خود دست برندارد، و رضای خدا و امام زمان أرواحنا فداه را بر مصالح دنیوی و هیاهوهای عالم اعتبار و توهّم و شایعات و رضایت عدّه‌ای نادان و بی‌خبر از مبانی تشیّع،

ترجیح دهد.

امروزه مسئلهٔ اربعین حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام دیگر آن امتیاز و ویژگی و حیثیّت شعارگونهٔ خود را از دست داده است، و در میان مردم به صورت یک امر عادی مانند سایر اربعینیّاتی که برای سایر اموات گرفته می‌شود؛ درآمده است و در میان سایر ملل نیز دیگر آن توجّه و عطفِ نظر را ندارد.

سه روز عزاداری اهل بیت سیّدالشّهدا علیه السّلام پس از ورود به مدینه، مطابق سنّت پیامبر

جالب توجّه اینکه بنا بر نقل برخی از آثار، اهل بیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پس از ورود به مدینه، بیش از سه روز اقامهٔ عزای سیّدالشّهدا را ننمودند، و به سنّت مرسومه و متداوله از زمان

رسول خدا اکتفا نمودند. این مطلب در کتاب أخبار الزینبیّات یحیی عبیدلی، متوفّا در سنهٔ ۲۷۷ هجری، مذکور است. ناگفته نماند که مؤلّف این کتاب از سادات حسینی، و با چهار واسطه نسب به امام سجّاد علیه السّلام می‌رساند؛ و بزرگان همچون علاّمه حاج شیخ آغابزرگ طهرانی، او را به جلالت قدر و منزلت در کتب خویش ستوده‌اند.[۱]

ایشان می‌نویسد:

> اهل بیت پس از ورود به مدینه، سه روز و سه شب اقامهٔ عزا نمودند و زن‌های بنی‌هاشم و سایر اصناف مردم در این عزا شرکت نمودند.[۲]

در اینجا مناسب می‌بینم که کلام مرحوم مغفور آیة الله شهید حاج سیّد محمّدعلی قاضی طباطبائی تبریزی را در این‌باره، از کتاب ارزشمند اربعین ایشان نقل نمایم:

به این نکته باید در اینجا اشاره کرد که خاندان رسالت در اقامهٔ عزا بعد از ورود به مدینه برای سیّدالشّهدا علیه السّلام، از آداب شرع پا به کنار نگذاشته و از سه روز تجاوز نکرده‌اند؛ درصورتی‌که تعزیهٔ سیّدالشّهدا علیه السّلام

---

[۱] الذریعة إلی تصانیف الشّیعة، ج ۱، ص ۳٤۹؛ ج ۲، ص ۳۷۸.

[۲] أخبار الزینبیّات، ص ۱۱۵.

همیشه هست و برچیده نمی‌شود و سال به سال تجدید خواهد شد.

امّا نسبت به سایر اشخاص، شیخ طوسی (ره) در مبسوط فرموده: «و یُکرَه الجُلوسُ للتَّعزیَة یَومَین و ثلاثَة أیّامٍ إجماعًا.»[1] و البتّه عمل

به مشهور است و سه روز کراهت ندارد، و اجماع منقول شیخ (ره) حجّیت ندارد؛ چنانچه در اصول فقه کاملاً تحقیق شده است. گرچه در زمان ما مردم در تعزیت و اقامهٔ عزا بر اشخاصی که از دنیا رحلت می‌نمایند، خصوصاً از طبقهٔ علما و فقها باشد، از آداب و دستور شرع به کنار رفته و از حد خارج گشته‌اند؛ و روز به روز تشریفات بیجا را زیادتر و زحمات و تضییع اوقات را بیشتر می‌کنند![2] ـ انتهیٰ

راقم سطور گوید: گرچه در اجماع مرحوم شیخ بر کراهت عزا به مدّت سه روز هم ـ چنانچه مرحوم مغفور صاحب اربعین گفته‌اند ـ اشکال و ایراد است، ولی نفس ادّعای شیخ این مطلب را اثبات و تأیید می‌نماید که

---

[1] «اجماع علما بر این است که اقامهٔ مجلس عزا برای میّت، بیش از یک روز کراهت دارد.»

[2] تحقیق دربارهٔ اوّل اربعین حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام، ص ٤٤، تعلیقه.

سنّت در زمان ایشان و قبل از ایشان حدّاقل بر کمتر از سه روز بوده است، نه بیشتر.

خدشه در استدلال به عدم منع شارع از انعقاد مجالس اربعین برای اموات

شاید گفته شود که: انعقاد مجالس اربعین برای اموات به جهت طلب مغفرت و رحمت، خود سنّتی است پسندیده و هیچ‌گاه مقصود و منظور از این مجالس ـ خدای نکرده ـ معارضه و مقابلهٔ با اربعین سیّدالشّهدا علیه السّلام نمی‌باشد؛ بنابراین چه ایرادی دارد که به عنوان طلب مغفرت و اهدای ثواب به روح متوفّا، بازماندگانش به یک‌چنین امری مبادرت ورزند؟

و چون از طرف شرع مقدّس منعی بر یک‌چنین مجالس نرسیده است، بنابراین حکم اوّلی بر جواز و عدم منع می‌باشد؛ چنانچه در همهٔ مواردی که بالخصوص ردع و منعی از ناحیهٔ شرع نرسیده باشد و با اصول کلّیه و قواعد عامّهٔ مذهب منافاتی نداشته باشد،

مقتضی قاعده، عدم حذر و اباحهٔ ظاهریّه می‌باشد.

ولی پاسخ این شبهه آن است که: مقتضای احتیاط در خصوص این مسئله و نیز در موضوعات و مسائل مشابه آن، خلاف حکم به اباحه و جواز است، و این مسئله با آنچه در تقریر شبهه بیان گردید متفاوت است.

توضیح مطلب اینکه: احکام شرعیّه بر اساس مصالح و مفاسد نفس‌الأمریّه و واقعیّه در جهت تربیت و فعلیّت استعدادهای بشری تدوین شده است. ملاک شارع مقدّس در تشریع قوانین، توافق و تطابق تکالیف شرعیّه بر جهات تکوینی و فطری انسان قرار گرفته است. و گرچه فعل حضرت حق از دایرهٔ قیاس بر مصالح و مفاسد ـ چنانچه در افعال و کردار ما چنین است ـ خارج است، ولی این مسئله به معنای تعلّق اراده و مشیّت او بر امر لغو و عبث نخواهد بود؛ زیرا به مقتضای حکمت بالغه، فعل خدای متعال عین صلاح، و صلاحْ عین فعل او در مرتبهٔ متأخّر از اراده و مشیّت اوست، نه در مرتبهٔ متقدّم به عنوان علّت غائیّه.

بنابراین به مفاد آیهٔ شریفه: ﴿رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ

كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾،[1] خلقت انسان از آنجا که منبعث از حکمت بالغهٔ پروردگار است، باید هدایت و تربیتش نیز بر همان اساس در یک میزان و معیار و نسق قرار گیرد تا در حصول نتیجه و وصول به غایت، تخالف و تضادّی حاصل نشود. و چون خلقت انسان در بهترین مرتبه و منزلت و تکوّن

در عالم خلق واقع شده است، چنان‌که فرمود: ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾،[2] بنابراین طبعاً احکام و تکالیف متشرّعهٔ او نیز باید در بهترین مرتبه از مراتب تصوّر تکلیف قرار گیرد؛ منتها با این فرق که اصل تکوّن و نشئت او در بهترین موقعیّت متصوّره، بدون اختیار و انتخاب اوست، ولی احکام و قوانین منزَلهٔ از ناحیهٔ پروردگار در ظرف اختیار و انتخاب خود بشر جامهٔ عمل می‌پوشد و او را از مرتبهٔ

---

[1] سوره طه (۲۰) آیه ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۸٦، تعلیقه ۱:
«موسی گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آن بهره از خلقت را که شایستگی آن را داشت عطا کرد و سپس آن را در راهی که باید برود راهنمایی نمود.»

[2] سوره تین (۹۵) آیه ٤. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱٤:
«انسان را در بهترین قوام وجودی و ماهُوِی و عالی‌ترین طینت و سرشت و نیکوترین بنیاد و سازمان آفریدیم.»

استعداد به فعلیّت تامّه می‌رساند. و لهذا هیچ فرقی بین این دو جنبه و دو حیثیّت از جمیع جهاتْ وجود نخواهد داشت، الاّ از حیثیّت تکوین و حیثیّت تشریع؛ به‌نحوی‌که شارع مقدّس اگر به مقدار ذرّه‌ای اختیار بشر را در انتخاب فعلِ مرجوح جایز بشمارد، قطعاً این مسئله با غایت تکوّن و خلقت او منافات خواهد داشت.

بر این اساس، آن حکمی از ناحیهٔ شارع ممضا و مرضیّ خواهد بود که صد در صد با خواست و ارادهٔ شارع ـ بدون سر سوزنی اختلاف و دخالت مصالح و سلیقه‌های شخصی و دنیوی و نفسانی ـ مطابقت داشته باشد. و از آنجا که خواست و مشیّت شارع عیناً همان ملاکات و مصالح و مفاسد نفس‌الأمریّه می‌باشد، بنابراین وظیفه و تکلیف انسان آن است که دقیقاً اعمال و رفتارش را با ملاکات کلّیه‌ای که از ناحیهٔ شارعْ تبیین و تفسیر شده است منطبق نماید. طبیعتاً از آنجا که یک عمل واحد از نقطه نظر ابعاد مختلف، اغراض و حیثیّت‌های متفاوتی ممکن است داشته

باشد و در تحت ملاکات مختلفی می‌تواند قرار گیرد، باید در مقام ترجیح و تطبیق ملاکات کلّیه بر آن عمل خارجی، رعایت وجوه مرجّحه و قوّت و ضعف آنان را دقیقاً مورد توجّه قرار داد؛ و چه بسا یک فعل در تحت یک شرایطی با خصوصیّت‌های ویژهٔ خودْ مستحسن، و همان فعل در شرایط متفاوتْ قبیح باشد.

با توجّه به مطالب گذشته، باید اکنون ببینیم نظر اسلام نسبت به مسئلهٔ اربعین چگونه است؟ و شارع مقدّس چه سنّتی را برای اقامهٔ مجالس ترحیم، تعیین نموده است؟ و به خصوص نسبت به اربعین، با چه دیدگاهی می‌نگرد؟

عدم جواز ترک زینت برای زنان بیش از سه روز در عزای میّت

مرحوم شهید در کتاب لمعه در بحث حِداد (ترک زینت برای زنان) روایتی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کند که فرمود:

لا یَحِلُّ لِامرَأةٍ تؤمِنُ بِاللهِ و الیومِ الآخِرِ أن تَحِدَّ علیٰ مَیّتٍ فوقَ ثَلاثِ لَیالٍ إلّا علَی زوجٍ أربَعَةَ أشهُرٍ و عَشرًا.[1]

---

[1] الرّوضة البهیّة فی شرح اللمعة الدمشقیّة، ج ٦، ص ٦٣.

«جایز نیست بر زنی که به خدا و روز بازپسین ایمان و اعتقاد داشته باشد اینکه برای مرده‌ای ترک زینت کند بیش از سه شب، مگر برای شوهر خویش که باید چهار ماه و ده روز ادامه دهد.»

سپس شهید ادامه می‌دهد:

و لا حِدادَ علىٰ غَيرِ الزَّوجِ مُطلقًا، و فی الحديثِ دِلالةٌ عليه، بَل مُقتَضاهُ أنَّه مُحَرّمٌ؛ و الأولىٰ؛ حَمْلُه علَى المبالغةِ فی النَّفيِ و الكرَاهَةِ.[1]

«ترک زینت بر غیر زوج مطلقاً وجود ندارد، و در حدیث نیز بر

[1] همان، ص ٦٤.

این مطلب اشاره شده است، بلکه مقتضای حدیث این است که حِدادْ حرام است؛ ولیکن بهتر این است که بگوییم حرمت از روایت استفاده نمی‌شود بلکه کراهت شدید مقصود است.»

در این روایت، چنانچه مشهود است، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم عزای بر میّت را سه روز قرار داده و پس از سه روز، دیگر عزایی وجود ندارد.

و نظیر این روایت در المدوّنة الکبری، جلد ۲، صفحه ٤٣٢ از عایشه، زوجهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده است که حضرت فرمودند:

لا یَحِلُّ لِمؤمنَةٍ تَحِدُّ علیٰ مَیّتٍ فوقَ ثلاثةِ أیّامٍ؛[1] «جایز نیست برای زن مؤمنه که بیش از سه روز در عزای مرده‌ای ترک زینت کند.»

همین‌طور در کتاب مبسوط شیخ طوسی نیز این روایت نقل شده است.[2]

مرحوم صدوق نیز از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

---

[1] المدوّنة الکبری، ج ٤، ص ٤٠٩.

[2] المبسوط فی فقه الإمامیّه، ج ٥، ص ٢٦٥، با قدری اختلاف:

«قوله صلّی اللَه علیه و آله: "لا یحِلّ لامرأةٍ تؤمن باللَه و الیومِ الآخر أن تحِدَّ علیٰ میّتٍ فوقَ ثلاثَ لیال إلّا علیٰ زوج أربعة أشهر و عشرا، و لم یفرق."»

يُصنَعُ لِلميَّتِ مَأتَمُ ثَلاثَةِ أيّامٍ من يَومِ ماتَ؛[1]

«برای متوفّا سه روز مجلس عزا و مصیبت باید برپا کنند، از روزی که فوت نموده است.»

استحباب طعام بردن برای صاحبان عزا به مدّت سه روز

و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که:

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۲.

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم وقتی جعفر بن أبی‌طالب شهید شد، امر فرمود به دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها که به خانهٔ بنت عُمَیس و سایر زنان و أقارب او برود و تا سه روز برای آنان غذا طبخ نماید؛ و از این زمان، عزا به مدّت سه روز در بین مسلمین سنّت گردید.[1]

و امام صادق علیه السّلام فرموده است:

هیچ فردی نمی‌تواند برای مردهٔ خویش ترک زینت کند بیش از سه شب، مگر زنی که شوهرش از دنیا رفته باشد تا اینکه عدّه‌اش تمام شود.

علاّمه مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ در بحار گفته است:

و أمّا استِحبابُ بَعثِ الطّعامِ ثَلاثةَ أیّامٍ إلیٰ صاحبِ المصیبةِ، فلاخِلافَ بینَ الأصحابِ فی ذلك. و فیه إیماءٌ إلَی اسْتحبابِ اتِّخاذِ المَأتِم ثَلاثةً، بَل علَی اسْتِحبابِ تَعاهُدِهِم و تَعزیتِهم ثلاثةً أیضًا؛ فإنّ الإطعامَ عنه یَدُلُّ علَی اجْتماعِ النّاسِ لِلمُصیبةِ.[2]

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۲:

«و قالَ علیه‌السّلام: "لَمّا قُتِلَ جعفرُ بنُ أبی‌طالِبٍ علیه‌السّلام، أمَرَ رَسولُ اللهِ صلّی اللهَ علیه و آله و سلّم فَاطِمَةَ علیهاالسّلام أن تَأتِیَ أسماءَ بِنتَ عُمَیسٍ و نِساءَها و أن تَصنَعَ لهم طعامًا ثلاثَةَ أیّامٍ؛ فَجَرَتْ بذلك السُّنَّةُ."»

[2] بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۷۱.

«در استحباب فرستادن غذا به مدّت سه روز برای صاحبان عزا، همهٔ فقها اتّفاق نظر دارند. و از این مسئله نیز استحباب اقامهٔ مجلس عزا به مدّت سه روز، آشکار می‌شود؛ و اطعام صاحبان عزا در این سه روز، دلالت دارد بر اینکه مردم در این سه روز در خانهٔ صاحب مصیبت اجتماع می‌نمایند.»

سپس کلام شهید اوّل را از ذِکری و نیز روایت رسول اکرم و امام باقر و صادق علیهم السّلام را نقل می‌کند که فرمودند: «عزاداری برای متوفّا فقط سه روز می‌باشد.»[1]

و نیز شیخ أبوالصّلاح حلبی در این‌باره می‌گوید:

مِن السُّنَةِ تَعزيةُ أهلِه ثلاثةَ أيّامٍ، و حَمْلُ الطّعامِ إليهِم؛[2] «سنّت این است که تا سه روز از هنگام وفات برای طلب مغفرت و تسلیت، مجلس ترحیم به‌پا دارند و برای صاحبان مصیبت غذا ببرند.»

روایات اهل سنّت در باب مجلس ترحیم به مدّت سه روز

و نیز از کتب اهل سنّت، در کتاب إرشاد السّاری لشرح الصحیح البخاری وارد است:

بابُ حَدِّ المرأةِ علَى غيرِ زَوجِها:

قالَ: حدَّثَنا مُسدَّد، حدَّثنا بشرُ بن المفضّلِ، حدَّثَنا سلمةُ بنُ علقمةِ، عن محمّدِ بن سيرينَ، قال: «تُوُفِّيَ ابنٌ لِأُمِّ عَطيّةَ، رضى اللَه عنها. فلمَّا كانَ اليومُ الثّالثُ دَعَتْ بِصُفرَةٍ فتمسَّحَتْ به و

---

[1] همان، ص ۷۲.

[2] الکافی فی الفقه، ص ۲٤۰.

قالتْ: "نُهينا أن نَحُدَّ أكثَرَ مِن ثَلاثٍ إلّا بِزَوجٍ."[1]»

«اُمّ‌عطیّه فرزند پسری داشت که فوت نمود. آنگاه که روز سوّم سپری گشت، مادرِ طفل، مادّه‌ای را که برای تزیین و رنگ دستان به کار می‌بردند، آورد و با آنْ دست‌های خود را تزیین کرد و گفت: "از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دستور داده شده است که بیش از سه روز در عزا نباشیم مگر برای شوهر."»

و نیز از زینب، دختر أبی‌سلمَه نقل می‌کند که گفت:

[1] إرشاد السّاری لشرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۳۹٦.

زمانی که خبر مرگ أبوسفیان از شام به مدینه رسید، اُمّحبیبه (دختر أبوسفیان) تا سه روز مجلس عزا و اجتماع به‌پا داشت، و در روز سوّم با مادّهٔ تزیین‌کننده‌ای صورت و دستان خود را تزیین نمود و گفت: «من نیازی به این کار نداشتم، و آنچه مرا بر آن داشت که انجام دهم این بود که خود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

"جایز نیست بر زنی که ایمان به خدا و روز بازپسین دارد، که بیش از سه روز برای مرده‌ای عزاداری نماید و خود را به هیئت و شمایل صاحب مصیبت درآورد، مگر برای شوهر خود که آن، چهار ماه و ده روز می‌باشد."»[1]

و نیز زینب راوی حدیث می‌گوید:

وقتی برادر زینب بنت جَحْش وفات نمود، برای تسلیت به منزل زینب رفتم، دیدم صدا زد: «برایم عطر بیاورید!» سپس خود را از آن عطر، معطّر ساخت و گفت: «من احتیاجی به استعمال عطر و بوی خوش فعلاً ندارم، و فقط بدین جهت الآن عطر زدم زیرا از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود بر فراز منبر:

"جایز نیست زنی که ایمان به خدا و روز قیامت

---

[1] همان، ص ۳۹۷.

داشته باشد، برای شخص متوفّا بیش از سه روز عزاداری نماید، مگر برای شوهر که مدّت آن چهار ماه و ده روز است.“»[1]

سنّت پیامبر اکرم و ائمّهٔ معصومین در عزاداری برای متوفّا

از مجموع این روایات، و کذلک سیرهٔ مستمرّه در زمان رسول خدا و نیز پس از آن در بین مسلمین، مسلّم می‌شود که سنّت پیامبر اسلام و

[1] همان، ص ۳۹۸.

شرع مقدّس در موضوع عزاداری و برپایی مجالس ترحیم برای متوفّا، فقط سه روز بوده است نه بیشتر! و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تحدید فرموده است زنی را که بیش از سه روز برای شخصی اقامه عزا ننماید. و در بین مسلمین، این سنّت رایج بوده است و هیچ تغییر و تحوّلی در زمان ائمّه علیهم السّلام ننموده است.

نقد کلام مرحوم نراقی در جواز برگزاری مجلس ترحیم بیش از سه روز

مرحوم نراقی در کتاب شریف مستند الشّیعه، در بحث «تعزیه» چنین می گوید:

عن الکافی و الحَلبی و الشّهید و أکثرِ المتأخّرینَ التَّحدیدُ بثلاثةِ أیّامٍ، لما دلَّ مِن أنّ المأتَم أو الحِدادَ أو صُنعَ الطّعامِ لأهلِ المَیّتِ ثَلاثةُ أیّامٍ؛ و لا دِلالةَ فیها، و إن کانَ المأتَمُ بمعنی الاجتماعِ فی المَوتِ. نَعَم یَدُلُّ علَی جوازِ الاجتماعِ و الجُلوسِ لهم فی الثَّلاثةِ.[1]

«از کافی و حلبی و شهید و بیشتر متأخّرین، مجلس عزا و مصیبت به سه روز تحدید شده است، زیرا مأتم (مجلس عزا) و ترک زینت و

[1] مستند الشیّعة فی أحکام الشّریعة، ج ۳، ص ۳۱٤.

حمل غذا برای صاحبان مصیبت به مدّت سه روز در روایت آمده است؛ ولیکن بر این مطلب دلیلی وجود ندارد، گرچه مأتم در واقع به معنای اجتماع افراد است به جهت فوت و مرگ فردی. بلی از روایت استفادهٔ جواز اجتماع و شرکت در مجلس عزا در این مدّت سه روز می‌شود.»

با توجّه به مطالب گذشته، در این کلام مرحوم نراقی اشکال و تأمّل به نظر می‌رسد، زیرا:

اوّلاً: چنانچه خود ایشان اشاره کردند، حمل غذا برای صاحبان عزا و ترک زینت و تشکیل مجلس ختم و ترحیم به مدّت سه روز، بهترین و

روشن‌ترین دلیل است بر اینکه شارع مقدّس بر سه روز نظر داشته است و نه بیشتر، و الاّ می‌فرمود: تا هر وقت مجالس عزا برقرار باشد مستحب است برای صاحبان عزا غذا برده شود، و یا اینکه ترک زینت کنند. زیرا این مسئله کاملاً واضح است که هیچ‌گاه صاحب عزا با وجود تشکیل مجلس ترحیم و ارائهٔ موقعیّت مصیبت، خود را تزیین نمی‌کند و بر خلاف حال و هوای مصیبت، خود را درنمی‌آورد؛ مگر اینکه بخواهد از حیطهٔ عرف و عادت جامعه خارج شود و راهی جز راه و سنّتی سوای سنّت عقلائیّه در پیش گیرد. پس اینکه شارع می‌فرماید: «جایز نیست برای زن که بیش از سه روز ترک زینت کند!» قطعاً به دلالت التزام عرفی، در مقام تحدید و تعیین مدّت عزا و مصیبت است. و تعجّب است که چطور این مطلب بدین وضوح و روشنی از ایشان مخفی مانده است.

ثانیاً: مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند که مجلس عزا در موقعیّت تعزیه و حزن و ألم منعقد گردد، نه در وضعیّت سرور و ابتهاج و نشاط و انبساط؛ و مقتضای حزن و ألم و مصیبت، عدم تزیین

و ترک آراستن و استعمال بوی خوش و عطر است.

پس چه اینکه گفته شود: جایز نیست بیش از سه روز مجلس عزا برای متوفّا بگیرند، و یا اینکه گفته شود: جایز نیست بیش از سه روز ترک زینت و استعمال بوی خوش شود، هر دو یک معنا و مفهوم را دارد. زیرا مجلس مصیبت با مجلس عروسی و عید و سرور، تفاوت ماهوی دارد؛ چنانچه فردی در مجلس عروسی بخواهد لباس سیاه بپوشد و خود را به زینت و عادات عرف در نیاورد، چقدر قبیح است!

ثالثاً: اینکه ایشان می‌فرمایند: «از روایت استفاده می‌شود جواز اجتماع و شرکت جهت عزا در این مدّت سه روز»، باز محلّ نظر و اشکال است.

زیرا جواز اجتماع و شرکت در مجلس جهت ترحیم و طلب مغفرت و تسلیت به بازماندگان، خود فی‌حدّ نفسه یک امر ممدوح و پسندیده است و جوازش نیازی به دلیل خاصّ شرعی ندارد؛ زیرا به حکم عقل و عموم نقل: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾،[1] و هم‌چنین مطلوبیّت نفس ترحیم و تسلیت و زیارةالإخوان و تحبیب، قطعاً مجالی برای شکّ در جواز انعقاد این‌گونه از مجالس باقی نمی‌گذارد، و حکم شارع به جوازْ لغو و عبث خواهد بود. بنا بر این لحاظ، اخراج حکم و کلام شارع از لغویّت و عبثیّت، مقتضی آن است که بگوییم قطعاً شارع در جهت تحدید و تعیین مدّت عزا و مصیبت، حکم را بیان نموده است؛ و اگر بیش از این مدّت نیز مطلوب شارع می‌بود، دیگر این تحدید معنایی نمی‌داشت، بلکه می‌فرمود: هرکه می‌خواهد تا هر مدّتی که برای او میسّر است این مجالس را امتداد دهد، و هرچه بیشتر بهتر! در این‌صورت، هم

---

[1] سوره أعراف (۷) آیه ۱۹۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۷۰:
«عفو و گذشت را پیشه کن، و به کارهای پسندیده و شناخته شده و شایسته امر کن، و از جاهلان درگذر!»

دست افراد برای تشکیل این مجالس باز، و هم ثواب بیشتری نصیب آن متوفّا خواهد شد.

بنابراین، تعیین شارع در یک‌چنین موقعیّتی، ـ که نفس انعقاد مجلس نه تنها هیچ محذوری، نه شرعاً و نه عقلاً و عرفاً، نداشته است بلکه مطلوب و ممدوح نیز می‌باشد ـ دلالت بر عدم رضایت، و مبغوضیّت تشکیل مجلس را بیش از مدّت سه روز می‌فهماند. و باید از سنّت و دستور شارع تخطّی ننمود و به آنچه او امر فرموده است بدون کم و زیاد، عمل نمود.

عدم عبرت گرفتن از مجالس عزا و ترحیم در جامعهٔ امروز

متأسّفانه امروزه در بسیاری از مسائل از جمله مسئلهٔ مرگ و احکام و امور عرفیّهٔ مترتّب بر آن، ما به بیراهه می‌رویم و به دستورات شرع چنانچه باید و شاید توجّه نمی‌نماییم، و مقتضیات عالم آخرت را با اعتباریّات عالم هویٰ و نفس امّاره به یک دیده و منظر می‌نگریم، و حقایق را با توهّمات در یک کفّه قرار می‌دهیم.

تشییع و تدفین باید عبرت‌آمیز باشد و انسان را به یاد موت و حساب و کتاب و عقبات پس از مرگ بیندازد. توجّه مشیّعین در تشییع فقط باید بر مسئلهٔ مرگ متمرکز گردد، و اموری که موجب انصراف آنان به جهات دیگر از اعتبارات، مثل آوردن دسته‌های گل و صف‌های شیپور و طبل و پرچم و خواندن اشعار و مدح و ثنای متوفّا و امثال اینها، تماماً بر خلاف نظر شارع مقدّس است. و لذا وارد است که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

إذا أنتَ حَمَلتَ جِنازَةً فَكُن كأنّكَ أنت المحمولُ، و كأنّكَ سَألتَ رَبَّكَ الرُّجوعَ إلى

الدُّنيا ففَعَلَ؛ فَانْظُرْ ماذا تَستأنِفُ![1]

«چون جنازه‌ای را به سوی قبرستان حمل می‌کنی، تو خود را چنین پندار که جنازهٔ محمول هستی، و چنین پندار که تو از پروردگارت مسألت نموده‌ای که تو را به دنیا برگرداند و خداوند دعای تو را مستجاب نموده و به دنیا بازگردانیده است؛ حال ببین چگونه در اعمال خود استیناف می‌کنی و تدارک مافات می‌نمایی!»

در أمالی، شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السّلام، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که فرمود:

---

[1] الکافی، ج ۳، ص ۲۵۸؛ الزّهد، ص ۷۷.

أَكْيَسُ النّاسِ مَن كانَ أشدَّ ذِكرًا لِلمَوتِ ؛[1]

«زیرک‌ترین و با فطانت‌ترین افراد بشر کسی است که یاد نمودن او از مرگ، قوی‌تر و شدیدتر باشد.»

باید تشییع جنازه انسان را به فکر موت و آخرت بیندازد و از اعتبارات و تعلّقات بیرون آورد و حقیقت دنیای گذرا و جهان ابدی آخرت را برای انسان زنده کند. مردم باید در تشییع، به ذکر «**لا إلهَ إلّا الله**» بپردازند و از سرودن و سردادن شعارها و تعابیر دورکنندهٔ از مقصد و غایت مسیر انسان، پرهیز کنند. امّا از آنجا که ما در عالم تعیّنات و اعتبارات، چنان غوطه‌ور شده‌ایم که ذهن و حواس و قلب ما را تماماً از این توهّمات و تخیّلات پر کرده است، دیگر جایی برای نفوذ روزنه‌ای به سوی ابدیّت و عالم حقایق، باقی نمانده است. و لذا تصوّر می‌کنیم که بعد از فوت هم همان زر و زیورها و برق و یراق‌ها و همان شئونی که در دنیا با آنْ روزگار خود را سپری کردیم، باید باقی و مستمر بماند؛ و هیچ

---

[1] الأمالی، شیخ صدوق، ص ۲۰.

نفهمیده‌ایم که عالم اعتبارات، با مرگ ما دیگر سپری شده است و بین ما و آن تعیّنات، فاصله‌ای به طول زمین و آسمان قرار گرفته است.

گوشه‌ای از انحرافات پدید آمده در امر تدفین، به نقل از معاد شناسی

مرحوم والد، علاّمه آیة الله سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در این‌باره در جلد اوّل کتاب ارزشمند معاد شناسی می‌فرماید:

در دنیا می‌پنداشتید که آخرت هم به دنبال دنیا و متشکّل به شأنی از شئون دنیاست؛ وصیّت کردید: جناب آقای فلان، مقبرهٔ مرا آینه‌کاری کند و سنگ مرمر قیمتی بر روی قبر نهد و فرش و اثاث مقبره را آبرومندانه تهیّه کند، دو گلدان هم پیوسته روی قبر

بگذارد، یک دست مبل ممتاز هم گرداگرد آن بچیند، یک دسته‌گل تازه هم هر شب جمعه نثار قبر من بنماید.

اینها به‌درد نمی‌خورد؛ اینها زینت‌های عالم غرور است نه عالم ملکوت. مرده به سوی ملکوت می‌رود، چیزی باید برای او هدیه کرد که به کار او آید؛ فرزندان صالح‌العمل، صدقهٔ جاریه، علمی که از خود باقی گذارده و مردم از او بهره‌مند می‌شوند، انفاق به فقرا و مستمندان، دستگیری از بیچارگان، تربیت و رسیدگی به یتیمان، نشر علم و تقوا در میان جامعهٔ مردم، اقامهٔ نماز و قرائت و تدبّر قرآن و طلب غفران برای او مفید است.

و این زینت‌ها علاوه بر آنکه فایده ندارد، برای او ضرر هم دارد. دسته‌گل بردن برای مرده و نثار قبر او نمودن، بدعت و حرام است. زینت کردن قبور بدین اشکال مذکور، حرام یا حدّاقل مکروه است به کراهت شدیده؛ و اینها مرده را رنج می‌دهد. این تجمّلات مقبره‌ها بدین کیفیّت، خلاف دستور اسلام است.

ولی ما چون در دنیا هستیم خیال می‌کنیم شئون آخرت هم همانند شئون دنیاست؛ و این غلط است. می‌گوید: «مرا در مقبره دفن کنید؛ من از زمین بدون سقف می‌ترسم!» خیال می‌کند آنجا

هم مثل اینجاست که اگر او را در اطاق سقف دار دفن کنند محفوظ است، امّا اگر او را روی زمین هموار به خاک بسپارند، باران و برف او را آزار می‌دهد و حرکت مردم بر روی مزار او، او را آزرده می‌کند!

زهی جهالت! روح را فرشتگان به عالم برزخ بردند و بدن در میان قبر، خوراک ماران و موران شد. تمام افراد بشر را این جهالت از پا درآورده، و قرآن کریم فریاد کرده است: ﴿وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ﴾.[1]

آن خیالات و اوهام شما نابود شد و در تیه ضلال به خاک عدم کشیده شد.[2] ـ انتهیٰ کلام مرحوم والد، قدّس سرّه.

از اینجا معلوم می‌شود که این‌همه تأکید بر رفتن به قبرستان و زیارت اهل قبور، به چه منظوری است و برای چیست! قبرستان باید ساده و بی گل و گیاه و درخت و بنا باشد تا موجب توجّه و عبرت گردد. اگر در قبرستان درخت‌کاری و گل‌کاری کنند ذهن از توجّه به مرگ، به این ظواهر منعطف خواهد شد؛ و این، خلاف نظر شارع است و مردود می‌باشد.

---

[1] سوره أنعام (٦) آیه ٩٤.

[2] معاد شناسی، ج ١، ص ٢٦٨.

مردم تصوّر می‌کنند که اگر قبرستان بی‌آلایش و بدون تزیین و آیین باشد مردگان را ترس و وحشت فرا می‌گیرد و از غربت و تنهایی نگران خواهند شد، و لذا می‌خواهند آنان را چونان زندگی دنیا، به این امور مشغول سازند تا وحشت تنهایی از آنان رخت بربندد، و از وجود محیطی سبز و باصفا احساس غربت نکنند! غافل از اینکه شخصی که به دیار ابدی رفته است، تازه چشمش به حقایق عالم ملکوت و خصوصیّات آن باز شده است، و آن عیش و نوش و فرح و انبساط در دنیا دیگر در آنجا وجود ندارد. عیش و نوش آن عالم در مسائل دیگری است؛ در قرائت فاتحه است نه در درخت‌کاری و گل‌کاری قبور، در انفاق و صدقات است نه در عمران و تزیین قبرستان. درست مانند مریضی که به بیماری خطرناکی دچار گشته و اطرافیان به‌جای مراجعه به طبیب و عمل به نسخه و مداوا، او را به پارک و باغ و مراکز تفریح و تفنّن ببرند. رفتن به این مراکز در شرایط فعلی دردی از او دوا نمی‌کند، بلکه بر رنج و ألم او می‌افزاید و او را نابود می‌کند.

حال ما می‌خواهیم همان تصوّرات غلط و فهم نادرست خود را به مسائل و امور اموات سرایت دهیم. چون خود از قبرستان وحشت می‌کنیم، قبور را به گل و گیاه می‌آراییم تا از ترس و وحشت ما بکاهد!

بدعت‌های راه‌یافته از غرب در مجالس ترحیم

متأسّفانه امروزه قبرستان ما به همه چیز شباهت دارد غیر از جایگاه مردگان و مدفن درگذشتگان؛ و این بسیار مایهٔ تأسّف و تألّم است! و لذا این‌گونه قبرستان‌ها دیگر موجب عبرت نخواهد شد و انسان را به فکر و یاد جهان دیگر نخواهد انداخت. صف‌های گل‌فروشی در کنار قبرستان، انسان را بیشتر به یاد مجالس تفریح و تفنّن می‌اندازد تا به زیارت اهل قبور؛ و این کار قطعاً خلاف نظر شارع است و باید به‌طور کلّی ترک شود.

از جمله اموری که باز مع‌الأسف به فرهنگ ما در این مسئله رسوخ و نفوذ پیدا نموده است، کیفیّت برگزاری مجالس ترحیم و فاتحه است.

مجالس ترحیم امروزه از یک مجلس طلب مغفرت به صورت سنّتی و مطابق با شیوه و روش اولیای دین، به یک مجلس تئاتر و هنرپیشگی تغییر ماهیّت و جهت داده است؛ و گردانندگان آن عبارت‌اند از مدیران و ذاکر و منبری که همه

در راستای این مقصد و منظور گام برمی‌دارند. در این مجالس به‌جای توجّه به آخرت و قرائت فاتحه، به تعیّنات و امور اعتباری متوفّا پرداخته می‌شود، و اصل و نسب و عشیرهٔ او را به رخ افراد می‌کشانند؛ و اینکه فلان فرزندش مثلاً پزشک معروف و یا صاحب منصبی کذا و کذا، و فلان فرزند دیگرش مدیر و وزیر و غیره، و مدارکش در زمان حیات این‌چنین، و رسم و اعتبارش در میان أقرانْ چنین و چنان بوده است. و اگر خدای نکرده منبری و یا ذاکر در

این مسئله کوتاهی نمایند و حقّ شئون متوفّا و بازماندگان را آن‌طور که باید و شاید بجای نیاورند، مورد عتاب و عقوبت و کم‌لطفی صاحبان عزا قرار خواهند گرفت! و دیگر از آنان در مجالس بعدی دعوت به‌عمل نمی‌آورند، و به‌جای او سراغ فرد شایستهٔ دیگری می‌روند که بتواند حقّ مطلب را اداء کند و بازماندگان را در مقابل سایر اشخاص، رو سفید و سر بلند گرداند!

گذاردن جام و قدح، و پذیرایی از اشخاص با انواع میوه‌ها و شیرینی‌ها تماماً این مجالس را از هدف اصلی دور، و به ظواهر خلاف نظر شرع متوجّه می‌گرداند؛ ولذا خلاف نظر شارع است. سکوت و ایستادن برای تعظیم مقام متوفّا، از سنن راه یافتهٔ غرب است و شرعاً حرام می‌باشد. در اسلام برای این منظور، امر به سکوت و یا ایستادن و فاتحه خواندن نیامده است؛ اگر انسان نشسته باشد باید همان‌طور فاتحه بخواند و اگر ایستاده باشد باید همان‌طور فاتحه بخواند.

تغییر عنوان «ترحیم» و «مغفرت» به «بزرگداشت» نیز از امور مذمومه و خلاف است. آنچه به ما از اسلام و سخنان اولیای دین رسیده است طلب مغفرت و ترحیم و تعزیت

بازماندگان و تسلّی خاطر و نفوس صاحبان عزا و مصیبت است، نه بزرگداشت و گرامی‌داشت و امثال این الفاظ و عبارات. بزرگداشت یعنی چه؟! آن مسکین از دنیا رفته و الآن دارد با هزار درد و مشکل و مصیبت دست و پنجه نرم می‌کند، آن‌وقت ما در دنیا برای او بزرگداشت می‌گیریم و او را گرامی می‌داریم؟! بزرگداشت و تعظیم و تکریم باید در زمان حیات او انجام شود که آن‌هم سراسر اعتبار و توهّم و تخیّل است؛ نه در زمان ممات او

که دیگر کار از کار گذشته است، و دیگر نه بزرگی وجود دارد و نه بزرگداشتی، نه اعتباری و نه معتبری! الآن وقت حساب است نه عمل، وقت کشف حقایق است نه امور تخیّلیه و توهّمیه؛ الآن از نماز و روزه و حجّ و انفاق و امر به معروف و صداقت و امانت و اخلاص در عمل سؤال می‌کنند، نه از یال و کوپال و وزارت و وکالت و مدیریّت و مال و منال؛ الآن از عمل به تکالیف در دنیا سؤال می‌کنند و اینکه تا چه حد در امور زندگی و اجتماعی، رضای الهی را مدّ نظر قرار داده است، نه از درجه و سر دوش و لباس و غیره!

در اینجاست که آن اصل کلّی و قانون تطبیق افعال بر ملاکات شرعیّه، اقتضا می‌کند که تمام این امور را بر خلاف رضای شرع و از مبتدعات نفس امّاره و سلیقه‌های جاهلی بدانیم و آنها را کنار بگذاریم.

نهی شارع از شرکت زنان در مراسم تشییع و تدفین

و نیز از جمله امور مذمومه، شرکت زنان در مراسم تشییع و تدفین است که از ناحیهٔ اولیای دین به شدّت مردود شده است، و سنّت در اسلام

بر خلاف این روش بوده است. امّا متأسّفانه امروزه مشاهده می‌کنیم که برخلاف سنّت، در میان شیعه این مسئله رواج دارد و خلاف آن، بدعت و امری ناصواب شمرده می‌شود و از اصول مسلّمهٔ معاشرت‌ها و روابط اجتماعی به حساب می‌آید.

روایات در این باب از اولیای دین، مورد اتّفاق شیعه و اهل تسنّن می‌باشد،[1] و متأسّفانه آنها در این مسئله به سنّت عمل نموده و ما از قافله عقب مانده‌ایم؛ و آنگاه خود را تابع و مطیع و شیعهٔ مکتب و سنّت

رسول خدا می‌دانیم! درحالی‌که باید خود، پیشاپیش همهٔ ملل و اقوام قرار گرفته، پیشتاز عمل به دستورات و مبانی رسول خدا باشیم و نگذاریم که مخالفین و منحرفین از مکتب اهل بیت علیهم السّلام بر ما خرده گیرند و ما را به إعمال سلیقه‌های شخصی و إدخال ما لیس فی الدّین، متّهم نمایند.

کنار گذاردن روش و ممشای رسول خدا و عمل ننمودن به دستورات و احکام و مبانی آن

---

[1] الخصال، ج ۲، ص ۵۸۵؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۸۵؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۸۰.

حضرت، و إعمال نظریّه و سلیقهٔ شخصی بر طبق مصالح دنیا و نفس امّاره و خوش‌آمدن عوام، آخرت را به دنیا فروختن است و خسران را به سعادت و فلاح ترجیح دادن! و به همان اندازه که مخالفین، بر خلاف دستور صریح خدا و رسولش، طبق امیال دنیوی و خواست نفس امّاره، عترت و اهل بیت را به کناری نهادند و به دنبال افراد دیگری به راه افتادند و از مسیر حق و صراط مستقیم تخطّی نمودند و مشمول سخط خدا و غضب رسول او واقع گردیدند، خدای نکرده این‌طور نباشد که ما هم به صِرف متابعت از دستور رسول خدا بر قبول ولایت و امامت ائمّهٔ هدیٰ صلوات الله علیهم أجمعین، دل خوش نموده و از سنّت آن حضرت در سایر مسائل تخطّی بنماییم؛ که در هر صورت، مخالفتْ مخالفت است. و اگر مخالفین بگویند: شما که این‌قدر سنگ اتّباع و اطاعت از دستور رسول خدا مبنی بر إمارت و خلافت و ولایت اهل بیتش را به سینه می‌زنید و آنگاه به سایر دستورات و سنّت او عمل نمی‌کنید، چه جوابی باید بدهیم؟!

نبود مجالس ترحیم به نام «هفت» و «اربعین» و «سال» در اسلام

و از آنجا که روشن شد سنّت رسول خدا

صلّی الله علیه و آله و سلّم در انعقاد مجالس ترحیم به چه صورت است، در اسلام ما مسئله‌ای

به نام «هفت» و «اربعین» و «سال» نداریم؛ بنابراین مخالفت این مجالس با روش و سنّت اسلام به‌خوبی روشن می‌شود.

امّا مسئلهٔ «هفت» و «سال» که قطعاً در اسلام، هیچ اسم و رسمی از آن به‌چشم نمی‌خورد. مع‌الأسف این سنّت غلطِ مجالس سنویّه در بین فرهنگ شیعه ـ به خصوص ایرانیان ـ از اصول مسلّم و تخلّف‌ناپذیر گردیده است. سالگرد در فرهنگ اصیل شیعه فقط اختصاص به معصومین علیهم الصّلاة و السّلام دارد، و ما در هیچ اثری ـ چه تاریخی و چه روایی ـ سراغ نداریم که ائمّه علیهم السّلام امر به تشکیل مجالس سنوی برای اصحاب خود کرده باشند؛ و فقط نسبت به تشکیل مجالس تذکّر، از جهت إحیای ذکر اهل بیت تأکید شده است.

من باب مثال: امام باقر علیه السّلام وصیّت فرمودند که پس از شهادتشان به مدّت ده سال در مِنیٰ از مسائلی که خلفای جور بر آن حضرت وارد آوردند، برای مردم صحبت شود.[1] و کذلک راجع به حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام آن‌قدر روایت است که به حدّ تواتر می‌رسد.[2] و حتّی

---

[1] الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷؛ تهذیب الأحکام، ج ٦، ص ۳۵۸.

[2] احادیث و روایات در این باب از حدّ تواتر خارج است؛ از باب نمونه:

اگر در آثار مرویّه تأکید بر اقامهٔ مجالس اهل بیت نشده بود، باز به همان ملاک إحیای ذکر اهل بیت علیهم السّلام، باید حکم به الزام اقامهٔ مجالس آنان ـ چه در موالید و چه در شهادتشان ـ بنماییم؛ و در این مسئله جای هیچ شکّی در فرهنگ تشیّع نمی‌باشد.

امّا امروزه می‌بینیم برای افراد، مجالس سنوی می‌گیرند و تا امتداد

کامل الزّیارات، ص ۱۰۰ و ۱۷٤؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

تاریخ، آن را ادامه می‌دهند؛ حتّی اگر استخوانش سال‌های سال بپوسد و تبدیل به خاک گردد باز دست از سر آن متوفّا برنمی‌دارند! البتّه مشخّص است که صاحبان این مجالس هیچ دلشان به حال آن متوفّا نسوخته است، بلکه فقط منافع خود را در استمرار این مجالسْ ملاحظه می‌کنند، و حیات و بقاءِ خود را در انعقاد و ادامهٔ این مجالس می‌بینند، و تصوّر می‌کنند که با تعطیل این مجالس، دیگر یاد و ذکر آن متوفّا نسیاً منسیّاً خواهد شد و بالتَّبَع افرادی که از قِبَل این متوفّا به منافع دنیوی و مصالح دنیوی دست می‌یافتند، دیگر آنها هم از بین خواهند رفت؛ و لذا به هر وسیله‌ای و با هر حیله و جان‌کندنی سعی می‌کنند که اسم و یاد متوفّا را با بهانه‌های مختلف و در موقعیّت‌های متفاوت، زنده نگه دارند! سورهٔ شریفهٔ تکاثر که می‌فرماید: ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ﴾،[1] ناظر به این دسته از افراد می‌باشد.

شیعه باید فرهنگ خود را بر سنّت رسول الله

---

[1] سوره تکاثر (۱۰۲) آیه ۱ و ۲. الله شناسی، ج ۳، ص ۳:
«افتخار و مباهات بر زیاده‌طلبی و کثرت‌بینی شما را (از دیدار جمال حق و وجود مطلق و وحدت لایزالی) به غفلت انداخت و منصرف کرد * تا زمانی که در قبرها سرازیر شدید.»

استوار نماید تا اوّلاً از برکات متابعت و اتّباع سنّت الهی بهره‌مند گردد، و ثانیاً دستاویز به دست مخالفین و معارضین تشیّع ندهد و قلم و بیان آنان را در طعن و اعتراض به تشیّع باز نگذارد.

و امّا مسئلهٔ اربعین قطعاً از مسئلهٔ هفت و سال، أشنع و أقبح است؛ زیرا علاوه بر عدم وجود خبر و اثری از ائمّه علیهم السّلام بر اقامهٔ

اربعین برای مردگان، این قضیّه از شعارها و اختصاصات شیعه است و فقط و فقط به حضرت أباعبدالله الحسین ارواحنا فداه تعلّق دارد و بس!

جایز شمردن مجلس «اربعین» برای عموم یعنی خارج نمودن از عنوان شعار تشیّع بودن

اگر قرار شود که اقامهٔ مجالس اربعین برای مردگان به صورت یک سنّت و ادب مؤکّد درآید، دیگر چگونه می‌توان آن را برای سیّدالشّهدا به عنوان یک شعار و علامت و امتیاز درآورد؟ و اگر از ناحیهٔ شرع برای اقامهٔ اربعین نسبت به سایر افراد رجحانی می‌بود، پس چرا این رجحان برای سایر ائمّه علیهم السّلام، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم نبود؟! با اینکه از هر جهت این بزرگواران أَلیَق و أولیٰ بودند در این مسئله. و حتّی إقامهٔ مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام که این همه راجع به آن تأکید شده است، اقتضا می‌کرد که اربعین ائمّه علیهم السّلام را هم به‌پا داریم و از فیوضات و برکاتش بهره‌مند گردیم؛ با اینکه هیچ اثری از ائمّه نسبت به این موضوع به چشم نمی‌خورد.

و این مسئله نشان می‌دهد که اقامهٔ اربعین قطعاً برای غیر سیّدالشّهدا علیه السّلام مورد رضایت آنان نبوده است؛ زیرا آنان امر به إحیای

ذکر و تشکیل مجالس نموده‌اند، ولی نسبت به اربعین هیچ سخن نگفته‌اند.

و اگر گفته شود که: اقامهٔ مجالس اربعین برای اموات درصورتی‌که صرفاً جهت طلب مغفرت و رحمت باشد نه به داعی و غرض دیگر؛ و به عبارت دیگر، جهات معنوی و عبادی موضوع برای متوفّا مدّ نظر قرار گیرد نه اعتبارات و منافع دنیوی، چنانچه گذشت؛ در این‌صورت چه اشکالی بر این مجالس مترتّب می‌شود و چه منعی از ناحیهٔ شارع متوجّه آن خواهد شد؟

پاسخ این سخن آن است که اوّلاً: چه فرقی بین اربعین یا ثلاثین و یا

خمسین و غیره خواهد بود؟ و به چه جهت حتماً باید برای متوفّا رأسِ چهل روز مجلس گرفت؟ و اگر قرار است مجلس یادبود و تذکّری باشد، چرا در رأس سی روز و یا پنجاه روز، این مسئله انجام نشود؟

ثانیاً: عبادت از بنده در وقتی پذیرفته و مقبول است که مطابق با دستور و امر الهی باشد، نه سر خود و از پیش خود. و شرط اساسی در صحّت عبادت، موضوع تقرّب و انقیاد است؛ و این دو مسئله، متفرّع بر جهت و حیثیّت توقیفیّه و تعبدیّه آن است. و تا عبادتی از ناحیهٔ شارع به ما نرسد، اتیان آن، بدعت و ضلالت و حرام است؛ و گرچه هزار بار قصد قربت و رجاء داشته باشد باز آن عملْ هیچ ارزشی از ناحیهٔ شارع نخواهد داشت.

بلی، اگر چنانچه مسئله به‌نحوی برای مکلّف پیش آید که از یک طرف رجحان فعل در نزد او محرز گردد و یا حدّاقل محتمل باشد، و از طرف دیگر دلیل قاطع شرعی بر رجحان نداشته باشد، در این‌صورت انجام فعل به داعی ثواب و رجاءِ تقرّب، مانعی ندارد. ولی اگر فعلی نه تنها واجد رجحان محتمل عقلی نبوده، بلکه به لحاظ وجود قرائن و شواهدی عقلاً و نقلاً مرجوح باشد، در

این‌صورت دیگر داعی تقرّب و رجاءِ ثواب منتفی بوده و انجام آن، منافی با نظر و رضایت شارع خواهد بوده؛ یا باطل و یا قطعاً دارای کراهت شدیده می‌باشد.

و اتّفاقاً مسئلهٔ اربعین از همین قبیل است؛ زیرا اگر این عمل از ناحیهٔ شارع ممضا و مرضیّ می‌بود، قطعاً در طول بیش از دویست و پنجاه سال زمان امامت و ولایت معصومین علیهم الصّلاة و السّلام، به این موضوع توجّه می‌شد و از ناحیهٔ آنان نسبت به این مطلب توصیه و سفارش می‌شد؛ درحالی‌که ابداً این‌چنین نبوده است و حتّی یک مورد

هم، نه تصریحاً و نه اشارتاً، اسمی از این مسئله برده نشده است! درحالی‌که این موضوع از موضوعاتی نیست که ظرف وقوع آن پس از زمان حضرات معصومین علیهم السّلام بوده باشد؛ بلکه درست برعکس، از موضوعاتی است که هر سال و ماه و هفته برای آنها و اصحاب آنها و اقوام آنها پیش می‌آمده است، و در عین حال هیچ اثری از اینکه آنان اصحاب را تشویق و ترغیب و یا حدّاقل مجاز در تشکیل این مجلس دانسته باشند وجود ندارد.

و بنابراین می‌توان به ضرس قاطع ادّعا کرد: تشکیل مجلس اربعین برای فوت‌شدگان، مورد رضایت حضرات معصومین علیهم السّلام نبوده است، و نظر آنان بر انحصار اربعین برای حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام می‌باشد.

در اینجا این رساله را به پایان می‌بریم، و گرچه موضوعْ اقتضای بسط بیشتر در جهات مختلفی را می‌نمود امّا به لحاظ رعایت عدم تطویل، به آنچه مذکور شده است اکتفا می‌گردد. امید است پیروان مکتب ولایت و تشیّع با تأسّی به سنّت سنیّهٔ رسول خدا و ائمّهٔ هدیٰ صلوات الله علیهم أجمعین دست از این رسم و آیین خدا ناپسندانه و غیر مرضیّ اولیای دین بردارند، و

هدف و غایت کردار و افعال خود را بر پیروی و اطاعت از مرام و ممشای قویم و صراط مستقیم ائمّهٔ هدیٰ علیهم السّلام قرار دهند، که هدایت و فلاح فقط و فقط در اطاعت و اختیار محض از فرامین و دستورات آن بزرگواران می‌باشد و بس.[1]

ربَّنا اجعلْنا مِن شیعةِ أمیرِالمؤمنینَ و الأئمّةِ المعصومین علیهم‌السّلام و الذّابیّنَ عنهم، ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ﴾.[2]

﴿ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَآ أَنْ هَدَىٰنَا ٱللَّهُ﴾[3]

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵: «عن أبی‌إسحاق النحویّ، قال: دخلت علی أبی‌عبدالله علیه السّلام فسمعته یقول: "فَوَالله لَنُحبّکُم أن تَقولوا إذا قلنا، و تَصمُتوا إذا صمَتنا، و نحن فیما بینَکم و بینَ الله، ما جَعَلَ اللهُ لأحدٍ خیرًا فی خِلاف أمرِنا!"»

الکافی، ج ۲، ص ۴۰۲: «قال أبوعبدالله علیه‌السّلام: "... أما إنّه شرٌّ علیکم أن تقولوا بِشیءٍ ما لم تَسمَعوه مِنّا!"»

بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۱۱: «عن فضیل بن یسار، قال: سمِعتُ أباجعفر علیه السّلام یقولُ: "کلَّما لم یخرج مِن هذا البیتِ فهو باطلٌ."»

[2] سوره آل عمران (۳) آیه ۸. رساله بدیعه، ص ۲۲۷:

«پروردگارا، دل‌های ما را پس از هدایت آشفته مگردان، و از جانب خود بر ما رحمت فرست. به‌درستی‌که تو بخشنده‌ای.»

[3] سوره اعراف (۷) آیه ۴۳. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۵:

«سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد. و اگر هرآینه خداوند ما را بدین‌جا هدایت نمی‌فرمود، ما هیچ‌گاه

و السّلامُ علینا و علی جمیع عباد اللهِ الصالحین و رحمة الله و برکاته

شب جمعه، چهاردهم صفر ١٤٢٦ هجری قمری

مشهد مقدّس رضوی، علی ثاویه آلاف التحیّة و السّلام

سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی

خودبه‌خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم.